

کشکول خاطرات (جلد ۸۵)



ناصر کاوه

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوہ

این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)

امام خمینی (ره)، شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای جبهه ی مقاومت

رزمنده تا زمانی که خاطراتش را ثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه‌های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسل های بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترس‌ها، امیدها و فداکاری‌ها در تاریکی و گمنامی جبهه‌ها اتفاق افتاده که جز خدا هیچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت‌هایی که رزمندگان هنگام عملیات‌ها داشتند را نمی‌بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است... ((امام خامنه ای))

کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۸۵)

مدیر پروژه و نویسنده: ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلائی

رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

تایپ و حروف نگار و مشاور طرح: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ: اول

مقدمه

... این نوشته جات را قدر بدانید. این پدیده‌ها و این فرآورده‌های تاریخ انقلاب را، تاریخ دفاع مقدّس را قدر بدانید؛ این‌ها را باید خیلی قدر دانست و بین مردم هم منتشر بشود...» (امام خامنه‌ای)

شهدا دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نیایش، بی ریا و بی نام و نشان حتماً برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟

شهدا دانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت (ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت (ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و

زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت (ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند.

شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این‌که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی‌اکبر امام

حسین(ع) رفت و امام حسین(ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی ایثار در زندگی اش شد، می گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل الگوبرداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟ آنها حسی تر و دریافتی تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی ها در دامنه ی وجودشان ساری و جاری شد...

سبک زندگی شهدا از این جهت که این ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره ی اهل بیت(ع) و سیره ی معصومین(ع) از فرمول های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست... زندگی های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پابندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه ها برای دست یابی

به اهداف و ارزش های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است. زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می کنند طبق ایده های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی گرفتند و زندگی ساده ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می خواهد رابطه خانواده ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند. در حالی که اسلام می گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسران برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می تواند مسیر

خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می گیرند و فرهنگ منحوس را می پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هر کسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره های بسیاری می برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل های معطروتیهیه خوش بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن « کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس (جلد ۸۵) » ، را شروع می کنیم تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی « خداوند عزوجل » واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه

بسم الله الرحمن الرحيم والله اعلم بالصواب



امام خمینی (رحمة الله عليه)

بدخواهان ما گمان نکنند که جوانان ما از مردن از شهادت
باکی دارند! شهادت ارثی است که از اولیاء به ما می
رسد. آنهایی باید از مردن بترسند که بعد از مرگ، موت را فنا
می دانند. ما که بعد از موت را حیات بالا تر از این حیات می
دانیم، چه باک داریم؟



کتاب کشکول خاطرات - ناصر کاوه

بسم الله الرحمن الرحيم
 وَلَا تَسْأَلُوا النَّاسَ أَنْ يَمْسُوا بِيَدِكُمْ لِأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ



امام خامنه ای (مد ظله العالی)

آن عالم است که می تواند محتوای ذهن انسانی را تبدیل به چیزی کند که از این جسم، به اصطلاح رایج امروز، از این سخت افزار وجود بشری، یک انسان متعالی، یک انسان پیشرو و یک انسان فعال و پیشرو بسازد. یک عالم می تواند این کار را بکند



هفته
 دفاع مقدس

کتاب کشکول خاطرات _ ناشر کاوه گامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قسم به دستان بریده عمویت

منتقم کربلایا



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

شهید «محمد هاشم آل آقا» ۲۷ آبان ماه ۱۳۲۴ در شهرستان کرمانشاه به دنیا آمد. پدرش مصطفی و مادرش فاطمه نام داشت. تا پایان دوره کارشناسی در رشته علوم و فنون نظامی درس خواند. خلبان بود. ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. ۲۰ مرداد ۱۳۶۳ در خلیج فارس با سمت استاد دانشگاه خلبانی ارتش بر اثر شلیک موشک دشمن بعثی مورد اصابت قرار می گیرد و به شهادت می رسد. تاکنون اثری از پیکر شهید و الامقام به دست نیامده است.

روایتی خواندنی از سرهنگ خلبان «مسعود اقدام» هم‌رزم شهید در کتاب «انتخابی دیگر» با عنوان «برخورد با پرنده‌گان سیگال»

در اوایل جنگ در پروازی به همراه شهید و الامقام «علیرضا یاسینی» به قصد انهدام سه سایت موشکی زمین به دریا که از پشت پایگاه هوایی شعبیه کشتی‌های کشورمان را مورد اصابت قرار می داد در یک جنگنده F-4E عازم ماموریت می شود. طبق برنامه برای در امان ماندن از ردیابی توسط رادارهای دشمن قرار بود آنها با عبور از ۳۰ مایلی خور موسی و پرواز بر فراز باتلاق های فاو و ام القصر خود را در موقعیت مناسب به روی هدف برسانند با عبور از مرز، «مسعود اقدام» به عنوان

خلبان کابین عقب تمام حواس خود را معطوف به بررسی سامانه های مختلف هواپیما و تهدیدات موشکی دشمن می کند تا در صورت شلیک بتوانند به موقع با مانور مناسب آن را منحرف کنند خطری احساس نمی شد و جنگنده با سرعت بسیار بالا در ارتفاع پایین بر فراز نی زارها به حرکت خود ادامه می داد که ناگهان زمین و زمان در جلو چشمان هر دو خلبان تیره و تار شد.

اقدام، حدود ۲۰ ثانیه بعد به هوش آمده و مشاهده می کند که جنگنده در یک صعود درجه ای در حال گردش به راست است بلافاصله فرامین هواپیما را در اختیار گرفته و از طریق رادیوی هواپیما سعی در برقراری ارتباط با یاسینی می کند خلبان کابین جلو هیچ عکس العملی از خود نشان نمی داد اقدام، در همسن زمان به بررسی شرایط پرداخت تا متوجه شود چه اتفاقی افتاده تکه های گوشت و پراطراف نشان از برخورد دسته ای از پرندگان دریایی (که در آن سرعت حکم یک گلوله ضد هوایی را دارد) به جنگنده را داشت. هواپیما در کنترل بود اما تمام سامانه های ناوبری از کار افتاده بود تعیین مسیر درست بازگشت تنها با کمک رادار کنترل زمین میسر بود که تماس های متعدد اقدام، با رادار هیچ نتیجه ای در بر نداشت و او برای چندمین بار در رادیوی هواپیما گفت :

-از ابابیل به رادار اگر صدای مرا می شنوی جواب بده

-ناگهان صدای مبهمی به گوش رسید بلافاصله تکرار شد

-از ابابیل به رادار

ناگهان صدای روشن و واضحی در رادیو طنین انداز می شود

-ابابیل من عقابم به گوشم

این پیام که در واقع نوید زندگی برای فانتوم و خلبانانش محسوب می شد صدای خلبان F14 حاضر در منطقه شهید والامقام سروان خلبان «هاشم آل آقا» بود آل آقا در ادامه می گوید: مشکلی برایتان پیش آمده؟

هوایمایمان صدمه دیده نمی دانم خلبان کابین جلو بیهوش شده یا به شهادت رسیده خونسردی خودت را حفظ کن سعی کن کنترل هوایمما را دست بگیری دارم به سمت شما حرکت می کنم وقتی که آل آقا به بالای سر فانتوم زخمی رسید گفت: ابابیل همین طور به پرواز ادامه بده مراقب باش از دستگیره صندلی پران استفاده نکنی چون چتر صندلی باز شده و بالای هوایمماهاست هوایمایتان شبیه آواکس شده است .

-متشکرم سعی می کنم هواپیما را هدایت کنم ولی نمی دانم چه بلایی سر یاسینی آمده است .

-خونسردی خود را حفظ کن و همین طور به پرواز ادامه بده من پشت سرت در حرکت هستم نگران نباش.

موتورها با آنکه با قدرت صد در صد در حال پیش راندن جنگنده بودند با این حال فانتوم صدمه دیده سرعتی حدود ۱۸۰ نات داشت که برای جنگنده سرعت کمی است پس از مدتی یاسینی نیز به هوش آمده و با اعلام این که می تواند جنگنده را هدایت کند فرمان را در دست می گیرد نهایتا هواپیما به سلامت در پایگاه فرود آمده و بدین وسیله هاشم آل آقا جنگنده F4 با ارزش و دو خلبان ارزشمندتر را به دامن وطن باز می گرداند.

متن کامل این روایت از زبان «محمد اقدام»

همرزم خلبان شهید «محمد هاشم آل آقا» نوشته شده است

به گزارش نوید شاهد کرمانشاه



شهید جاوید الاثر

خلبان محمد هاشم آل آقا

۱۳۶۳/۰۵/۲۰ - ۱۳۹۲/۰۸/۰۹

جانشین فرماندهی عملیات نیروی هوایی ارتش

در مرداد ماه ۱۳۶۳ طی مأموریت اسکورت نقش های ایرانی در خلیج فارس
مورد حمله چند جنگنده ی میراژ عراقی قرار میگيرد و پس از مدتی جنگ و گریز
تأمینت آل آقا مورد اصابت موشک شلیک شده از طرف جنگنده عراقی قرار گرفته
و به درون آبهای خلیج نیلگون همیشه فارس سقوط می کند.
کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

شهیدان یکی از الگوهای برتر و قابل تقدیر در تاریخ هستند. آنها با ایمان، عزم و اراده قوی خود، برای دفاع از کشور و مردمانشان، جان خود را فدا کردند. شهیدان به عنوان نمونه‌ای از شجاعت، پایبندی به ارزش‌های اسلامی و ملی، و اعتقاد به دفاع از حقوق مردم، به عنوان الگوهای برتر در جامعه شناخته شده‌اند.

شهیدان به عنوان نمادی از ایمان و پایبندی به ارزش‌های دینی و ملی، برای بسیاری از مردم، الگوی برتری هستند. آنها با نشان دادن عزم و اراده قوی خود، به دیگران نشان دادند که باور و اعتقاد به ارزش‌های مذهبی و ملی، می‌تواند به دفاع از حقوق مردم و کشور منجر شود. شهیدان با پایبندی به اصول و ارزش‌های دینی، به عنوان نمونه‌ای از شجاعت و ایمان، برای بسیاری از مردم، الگوی برتری هستند.

شهیدان با فداکاری خود، به عنوان نمونه‌ای از عشق به کشور و مردم، برای بسیاری از مردم، الگوی برتری هستند. آنها با نشان دادن عزم و اراده قوی خود، به دیگران نشان دادند که عشق به کشور و مردم، می‌تواند به دفاع از حقوق مردم و کشور منجر شود. شهیدان با پایبندی به اصول و ارزش‌های ملی، به عنوان نمونه‌ای از شجاعت و عشق به کشور، برای بسیاری از مردم، الگوی برتری هستند.

به طور کلی، شهیدان به عنوان الگوهای برتر در جامعه شناخته شده‌اند. آنها با پایبندی به ارزش‌های دینی و ملی، فداکاری خود، شجاعت و عشق به کشور،

نمونه‌ای برای دیگران بوده‌اند. برای اینکه جامعه ما در راستای توسعه و پیشرفت، به سوی هدف خود حرکت کند، بهتر است از الگوهای برتری همچون شهیدان الهام گرفته شود.

شهید ابراهیم هادی در زمان حیاتش همه خصوصیات یک جوان برومند برای معروف شدن را داشت. او یک کشتی گیر حرفه‌ای بود اما مسابقه فینال را خودخواسته باخت!! او در والیبال بسیار حرفه‌ای بود به طوری که ناباورانه با چند نفر ورزشکار حرفه‌ای بازی می‌کرد و برنده می‌شد. شهید هادی با توجه به ورزشکار بودن بسیار ورزیده و خوش تیپ بود اما وقتی فهمید این تیپ باعث توجه نامحرمان شده، ظاهرش را تغییر داد. ابراهیم هادی بدون اینکه نیازی داشته باشد در بازار مثل یک کارگر معمولی باربری می‌کرد تا با هوای نفسش مبارزه کند.

شهید ابراهیم هادی در دوران دفاع مقدس هم به عنوان یک نیروی ساده فعالیت کرده است و دوست داشت که گمنام هم شهید شود. این گمنامی در زمان حیات، بعد از شهادت نیز تا مدت‌ها ادامه داشت. تا ابتدای دهه نود شمسی!

عصر یک روز وقتی خواهر وشوهر خواهر ابراهیم به منزل شان آمده بودند هنوز دقایقی نگذشته بود که از داخل کوچه سرو صدایی شنیده می شد. ابراهیم سریع از پنجره طبقه ی دوم نگاه کرد و دید شخصی موتور شوهر خواهرشان را برداشته و در حال فرار است.

ابراهیم سریع به سمت درب خانه آمد و دنبال دزد دوید و هنوز چند قدمی نرفته بود که یکی از بچه محل ها لگدی به موتور زد و آقا دزده با موتور به زمین خورد. تکه آهنی که روی زمین بود دست دزد را برید و خون هم جاری شد.

ابراهیم به محض رسیدن نگاهی به چهره پراز ترس و دلهره دزد انداخت و بعد موتور را بلند کرد و گفت: سوار شو! همان لحظه دزد را به درمانگاه برد و دست دزد را پانسمان کرد.

کارهای ابراهیم خیلی عجیب بود و شب هم با هم به مسجد رفتند و بعد از نماز ابراهیم کلی با اون دزد صحبت کرد و فهمید که آدم بیچاره ای است و از زور بیکاری از شهرستان به تهران آمده و دزدی کرده.

ابراهیم با چند تا از رفقا و نمازگزاران صحبت کرد و به شغل مناسبی برای آن آقا فراهم کرد. مقداری هم پول از خودش به آن شخص داد و شب هم شام خورد و استراحت کردند. صبح فردا خیلی از بچه ها به این کار ابراهیم اعتراض کردند.

ابراهیم هم جواب داده بود: مطمئن باشید اون آقا این برخورد را فراموش نمی کند و شک نکنید برخورد صحیح، همیشه کار سازه.

یکی از جالبترین نکات درباره‌ی شهید هادی که برای بسیاری از افراد جالب است دوستی و آشنایی محمد بنا، سرمربی اسبق و البته بهترین سرمربی تیم ملی کشتی فرنگی کشورمان با این شهید عزیز است.

در کتاب سلام بر ابراهیم می‌خوانیم که چند نفر قصد قمه‌زدن به محمد بنا را داشته‌اند و ابراهیم هادی مانع این کار می‌شود. محمد بنا در مصاحبه‌ای در مورد شهید هادی گفت: «همدیگر را می‌شناختیم. در یک باشگاه تمرین می‌کردیم، در باشگاه ابومسلم؛ انتهای خیابان عارف، نزدیک میدان خراسان. خانه‌اش همان جا

بود. مدتی کشتی فرنگی را رها کردم به باشگاه ابومسلم آمدم و کشتی آزاد کار کردم. ابراهیم هم آنجا تمرین می‌کرد، مدتی که در باشگاه ابومسلم کشتی آزاد تمرین کردم، باعث شد ابراهیم را بشناسم.

قبل از انقلاب در دوره‌ای با هم رفیق بودیم. او چند ماهی از من بزرگتر بود. بعد از انقلاب هم ما از آن محله رفتیم و از هم جدا شدیم. جنگ شده بود، ابراهیم به جبهه رفت و بعد خبر شهادتش را شنیدم. او انسانی والا مقام بود.

هادی قبل از جنگ کشتی‌گیر بود اما در جنگ به قهرمانی رسید، در واقع قهرمانی ابراهیم مقابل دشمن اتفاق افتاد. سنی هم نداشت که شهید شد. آن موقع خیلی‌ها در سطح ملی خوب بودند و می‌توانستند مدال بگیرند، اما به جبهه رفتند. اصغر منافی‌زاده هم فرنگی‌کاری بود که شهید شد، او قهرمان تیم ملی بود.

رضا حوریا هم والیبالیست خوبی بود، او هم در کردستان شهید شد. خیلی از همدوره‌ای‌ها و رفقایم، دوستانی که در دوره کوتاهی که پاسدار بودم و آن‌ها را می‌شناختم، شهید شدند. نمی‌شود بزرگی کار آن‌ها را وصف کرد، دنبال هدف والای‌شان رفتند و به بالاترین درجه رسیدند و خانواده‌های آن‌ها را باید روی سرمان بگذاریم.

سال اول جنگ بود. به مرخصی آمده بودیم. با موتور از سمت میدان سرآسیاب به سمت میدان خراسان در حرکت بودیم. ابراهیم (شهید ابراهیم هادی) عقب موتور نشسته بود.

از خیابانی رد شدیم. ابراهیم یک دفعه گفت: امیر وایسا! من هم سریع آمدم کنار خیابان. با تعجب گفتم. چی شده؟! گفت: هیچی، اگر وقت داری بریم دیدن یه بنده خدا! من هم گفتم: باشه، کار خاصی ندارم.

با ابراهیم داخل یک خانه رفتیم. چند بار یاالله گفت. وارد اتاق شدیم. چند نفری نشسته بودند. پیرمردی با عبای مشکی و کلاهی کوچک بر سر بالای مجلس بود. به همراه ابراهیم سلام کردیم و در گوشه اتاق نشستیم. صحبت حاج آقا با یکی از جوان‌ها تمام شد. ایشان رو کرد به ما و با چهره‌ای خندان گفت: آقا ابراهیم راه گم کردی، چه عجب این طرف‌ها!

ابراهیم سر به زیر نشسته بود. با ادب گفت: شرمنده حاج آقا، وقت نمی‌کنیم خدمت برسیم. همین طور که صحبت می‌کردند فهمیدم ایشان، ابراهیم را خوب می‌شناسد حاج آقا کمی با دیگران صحبت کرد.

وقتی اتاق خالی شد رو کرد به ابراهیم و با لحنی متواضعانه گفت: آقا ابراهیم ما رو یه کم نصیحت کن!

ابراهیم از خجالت سرخ شده بود. سرش را بلند کرد و گفت: حاج آقا تو رو خدا ما رو شرمنده نکنید. خواهش می‌کنم این طوری حرف نزنید بعد گفت: ما آمده بودیم شما را زیارت کنیم. انشاءالله در جلسه هفتگی خدمت می‌رسیم. بعد بلند شدیم، خداحافظی کردیم و به بیرون رفتیم. بین راه گفتم: ابراهیم جون، تو هم به این بابا یه کم نصیحت می‌کردی. دیگه سرخ و زرد شدن نداره! با عصبانیت پرید توی حرفم و گفت: چی می‌گی امیر جون، تو اصلاً این آقا رو شناختی؟! گفتم: نه، راستی کی بود؟!

جواب داد: این آقا یکی از اولیای خداست. اما خیلی‌ها نمی‌دانند. ایشون حاج میرزا اسماعیل دولابی بودند. سال‌ها گذشت تا مردم حاج آقای دولابی را شناختند. تازه با خواندن کتاب طوبی محبت فهمیدم که جمله ایشان به ابراهیم چه حرف بزرگی بوده. با ابراهیم به سمت مقر سپاه می‌رفتیم تا وسایل لازم را برای رزمندگان تحویل بگیریم. صدای اذان ظهر که آمد، ماشین را در مقابل یک مسجد نگه داشت. گفتم: آقا ابراهیم، بیا زودتر بریم مقر، همونجا نماز رو می‌خونیم. ما که بی کار نیستیم.

داریم کار رزمنده‌ها رو انجام می‌دهیم. این هم مثل نمازه. با لبخندی بر لب نگاهم کرد و گفت: تموم این کارها بازیه. هدف از جنگ و جبهه و... اینه که نماز زنده بشه. هدف تمام کارهای ما اینه که ما عبد خدا و اهل نماز اول وقت بشیم. ان شاءالله اثر اهمیت به نماز اول وقت رو تو زندگی خود می‌بینی ...

یکی دو سال بود که همسایه دفتر انتشارات شهید هادی بودیم. دفتر در طبقه همکف ساختمان، و ما در طبقه اول بودیم. شهید هادی را با خواندن سلام بر ابراهیم شناختم. نوروز سال ۹۷ و یک سال بعد از ازدواج، با همسرم به سفر راهیان نور رفتیم. در منطقه فکه از خدا خواستم فرزندی به من عطا کند که ان شاءالله شبیه ابراهیم هادی باشد. خدا را شکر در همان سال پسر من به دنیا آمد.

اما یکی از شبها همسرم در محل کار مانده بود، آن شب احساس کردم سر و صداهایی از راه پله می‌آید! خیلی ترسیده بودم. در ورودی را از داخل قفل کردم و خواستم بخوابم، اما هنوز این رفت و آمدهای مشکوک ادامه داشت. می‌ترسیدم اما بالاخره خوابم برد. یکبارہ احساس کردم در می‌زنند! در را باز کردم. جوانی در راه

پله ایستاده بود و سرش را به سمت پایین گرفته بود. نیم رخ صورتش را می دیدم. بدون اینکه من حرفی بزنم گفت: همشیره، نگران نباشی، ما مراقب شما هستیم.

باتعجب پرسیدم شما ابراهیم هادی هستی؟ گفت: نه ابراهیم رفته به کسی سر بزند و برمی گردد. من جعفر از رفقای آقا ابراهیم هستم. تا این را گفت از خواب پریدم.

صبح روز بعد همسرم برگشت. بلافاصله گفتم: برو پایین و از بچه های دفتر سوال کن در میان رفقای ابراهیم کسی به نام جعفر داریم؟ همسرم رفت و با کتاب بی قرار برگشت. تصویر روی جلد را نشانم داد. هنوز چیزی نگفته بود که گفتم خودش بود. همین آقا را دیشب در خواب دیدم که به من گفت نگران نباش، ما مراقب شما هستیم... خانم رسولی امدادگرو همرزم شهید: بارها در جبهه شهید ابراهیم هادی را می دیدیم که با خلوص نیت کار می کردند. نوای ملکوتی شان را هم شنیده بودم که وقتی مشغول دعا می شد؛ حال و هوای همه تغییر می کرد. بسیجی ها هم عاشق ابراهیم بودند و همیشه اطراف او پر از نیروهای رزمنده بود.

سالها بعد در تهران از خیابان ۱۷ شهریور رد میشدم که تصویر ایشان را روی دیوار دیدم ؛ از آن پس هر جمعه شب به نیت ایشان و دیگر شهدا دو رکعت نماز می خواندم. تا اینکه در سال ۱۳۸۸ و در ماجرای فتنه ؛ یک شب در عالم رویا خواب عجیبی دیدم. آقا ابراهیم با چهره ای بسیار نورانی و زیبا ؛ روی یک تپه سر سبز ایستاده و پشت سرش هم درختانی زیبایی وجود داشت. بعد متوجه شدم دو نفر از دوستان ایشان که آنها را هم میشناختم در پایین تپه مشغول دست و پا زدن در یک باتلاق هستند.

آنها تلاش میکردند جائی بروند ولی هر چه تلاش میکردند بیشتر در باتلاق فرو میرفتند. ابراهیم رو به آنها کرد و فریاد زد و این آیه را خواند (این تذهیون) (به کجا میروید؟ اما آنها اعتنایی نکردند. روز بعد به این فکر میکردم که این خواب چه تعبیری داشت؟ از طریق همسرم به یکی از بسیجیان آن سالها زنگ زدیم و وضعیت آن دو دوست ابراهیم را پرسیدیم. خلاصه بعد از تحقیق فهمیدیم که آن دو نفر با همه سابقه جبهه و مجاهدت از حامیان سران فتنه شده و در مقابل رهبر انقلاب موضع گیری دارند. هر چند خواب حجت شرعی نیست ولی وظیفه دانستم و با آنها تماس گرفته و ماجرای خواب را تعریف کردم. خدا را شکر؛ همی رویا اثر بخش بود و ابراهیم بار دیگر؛ هادی دوستانش شد. منبع: کتاب سلام بر ابراهیم صفحه ۲۳۴ و ۲۳۳



جاذبه ابراهیم

شخصیت شهید ابراهیم هادی، به قدری جاذبه دارد
که آدم را مثل مغناطیس به خودش جذب می‌کند.

۱۳۹۴/۷/۱۳
رهبرانقلاب
فصل ۱۱ | نویدوار

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

در یکی از خاطرات درباره او چنین نقل شده است: «ابراهیم در همان ایام پایانی دبستان کاری کرد که پدرش عصبانی شد و گفت که ابراهیم از خانه بیرون برو و تا شب هم برنگرد. ابراهیم تا شب به خانه نیامد. همه خانواده ناراحت بودند که او برای نهار چه کار کرده است ولی روی حرف پدر، حرف نمی زدند. ابراهیم شب برگشت و با ادب به همگی سلام کرد. از او پرسیدند نهار چه کار کردی؟ پدر با این که که هنوز از ابراهیم ناراحت بود ولی منتظر جوابش بود. شهید ابراهیم هادی خیلی آهسته گفت که داخل کوچه راه می رفتم، یک پیرزن دیدم که کلی وسایل خریده و نمیدانست چکار کند و چطور به خانه برود. من به او کمک کردم و وسایلش را تا منزلش بردم. پیرزن هم کلی از من تشکر کرد و سکه پنج ریالی به من داد. نمی خواستم قبول کنم، ولی خیلی اصرار کرد. من هم مطمئن بودم این پول حلال است زیرا برایش زحمت کشیده بودم. ظهر با همان پول، نان خریدم و خوردم.»

کاش من هم ای شهیدان با شما می آمدم

تا حریم وحی، تا پیش خدا می آمدم

تا طلائی، شلمچه، فکه و فاو آنزمان

کاش من یک لحظه تا کرب و بلا می آمدم

رمز یا زهرا که شد بر آسمان جبهه ها

کاش من تا قتلگاه سینه ها می آمدم

تا نوای یا حسین پیچید در گوش زمان

کاش من با لاله های سر جدا می آمدم

بغض بگرفته گلویم، طاقت فریاد نیست

کاش من تا سرزمین نینوا می آمدم

این پریشانی دلم را سوخت، دارم این نوا

کاش من هم ای شهیدان با شما می آمدم

از جبهه بر می گشتم. وقتی رسیدم میدان خراسان دیگر هیچ پولی همراهم نبود. به

سمت خانه در حرکت بودم. اما مشغول فکر، الان برسم خانه همسرم و بچه هایم

از من پول می خواهند. تازه اجاره خانه را چه کنم؟! به چه کسی رو بیاندازم. خواستم

بروم خانه برادرم، اما او هم وضع خوبی نداشت. سر چهارراه عارف ایستاده بودم. با

خودم گفتم: فقط باید خدا کمک کند. من اصلا نمی دانم چه کنم!

در همین فکر بودم یکدفعه دیدم ابراهیم سوار بر موتور به سمت من آمد. خیلی خوشحال شدم. تا من را دید از موتور پیاده شد مرا در آغوش کشید. چند دقیقه ای صحبت کردیم. وقتی می خواست برود اشاره کرد:

حقوق گرفتی؟!

گفتم: نه ، هنوز نگرفتم ولی مهم نیست.

دست کرد توی جیب و یک دسته اسکناس درآورد. گفتم: به جون آقا ابرام نمیگیرم، خودت احتیاج داری.

گفت: این قرض الحسنه است. هروقت حقوق گرفتی پس می دی. بعد هم پول را داخل جیبم گذاشت و سوار شد و رفت.

آن پول خیلی برکت داشت. خیلی از مشکلاتم را حل کرد. تا مدتی مشکلی از لحاظ مالی نداشتم. خیلی دعایش کردم. آن روز خدا ابراهیم را رساند. مثل همیشه حلال مشکلات شده بود.

سردار محمد کوثری (فرمانده اسبق لشکر حضرت رسول (ص)) ضمن بیان خاطراتی از ابراهیم تعریف میکرد که: در روزهای اول جنگ در سرپل ذهاب به ابراهیم گفتم: برادرهادی ، حقوق شما آماده است هروقت صلاح می دانی بیا وبگیر.

در جواب خیلی آهسته گفت: شما کی میری تهران؟

گفتم: آخر هفته. بعد گفت: سه تا آدرس رو مینویسم. تهران رفتی حقوقم رو دراین خونه ها بده! من هم این کار را انجام دادم. بعد ها فهمیدم هر سه، از خانواده های مستحق و آبرودار بودند.

چهارشنبه که از شرکت خارج می شدم با خودم یک سری کتاب برداشتم و به سمت خانه حرکت کردم. پنجشنبه، جمعه و شنبه به خاطر شب قدر و شهادت حضرت علی (ع) تعطیل بود و فرصت خوبی بود تا نواقص سناریویی را که برای دفاع مقدس آماده کرده ام را برطرف کنم. به خانه رسیدم و بعد از مدتی رفتم سراغ کتابها و یکی از آنها را انتخاب کردم.

روی کتاب چیزی در خصوص عملیات خاصی نوشته نشده بود. تمام کتابهایی که برای تحقیق انتخاب کرده بودم قطور بودند و همه مرتبط با موضوع: خیبر، والفجر ۸ و کربلای ۳، با خودم گفتم شاید این هم به این عملیاتها ربط داشته باشد. به نظر از همه کوچکتر می آمد و راحت تر از همه کتابها می توانستم تمامش کنم.

روی تخت دراز کشیدم و شروع کردم به خواندن کتاب. از هر برگ کتاب که میگذشتم بیشتر از شخصیت ابراهیم خوشم می آمد. جوری شیفته این شخصیت شده بودم که لحظه ای کتاب را زمین نگذاشتم.

یادم می آید آن شب شوهر خاله ام با فرزندانش به خانه ما آمدند. طبق معمول همیشه بدون روسری رفتم در را باز کردم و دوباره نشستم پای خواندن کتاب، هر چه جلوتر میرفتم و بیشتر ابراهیم را میشناختم برایم عزیزتر می شد. جوری که وقتی در قسمتی می خواندم زخمی یا مجروح شده بی امان اشک می ریختم و ناراحت می شدم و قلبم به درد می آمد. بعد با خودم می گفتم: تو دیوانه ای؟

این کتاب یک شهید است که م یخوانی. یعنی اینکه دیگرزنده نیست برای چه اینقدر از مجروحیتش غمگین میشوی؟! آن شب وقتی خانواده گریه های من را دیدند. گفتند: برای چه اینقدر گریه میکنی! بغض میکردم و میگفتم آخر شما ابراهیم را نمیشناسید... یک دفعه شوهر خاله ام گفت: جبهه همین بود. من شبیه ابراهیم زیاد دیدم. میدانم چرا گریه میکنی... آن شب با بحث های جبهه و جنگ و شهدا به پایان رسید.

فردا صبح دوباره به سراغ کتاب رفتم. نه برای اینکه تحقیقم را کامل کنم برای اینکه بیشتر از ابراهیم بدانم. کتاب را باز کردم رسیدم به جایی که ابراهیم با سوزن به پشت پلک خود میزد و خود را برای دیدن نامحرم سرزنش میکرد. کتاب را بستم. از خجالت نمیدانستم باید چه کار کنم؟! دوباره زدم زیر گریه اینبار برای فاصله بین انسانیت ابراهیم با خودم. فاصله بین خودم تا خدا...

کتاب رو به پایان بود و من تازه داشتم آغاز میکردم. رسیدم به نحوه شهادت ابراهیم. دلم نمی خواست تمام بشود. نمیخواستم پایش را بخوانم. اما وقتی نام والفجر مقدماتی را دیدم گفتم وای ابراهیم...! من این عملیات را می شناسم.

وقتی روی عملیات والفجر ۸ تحقیق م یکردم کاملاً تصادفی با غربت شهدای فکه آشنا شده بودم. ابراهیم هم یکی از غربای فکه بود که در این عملیات پهلوانانه به سوی خدا شتافت. پایان این کتاب دیگر من، من نبودم. انگار عزیزم را از دست داده بودم. در خود فرو رفتم و به خیلی چیزها فکر کردم.

شب قدر بود، سالها بود که آداب این شب را در خواب آلودگی هایم فراموش کرده بودم. طبق معمول سالهای گذشته به سمت رختخوابم رفتم و خوابیدم.

باورم نمیشد اما خواب ابراهیم را دیدم. آمده بود به خواب من! بالای سرم نشست و گفت: «پاشو نمازتو بخون، دارن اذان میزنن...!» نشستم و نگاهش کردم. نزدیکتر آمد و گفت: «شما آبروی اسلامید...»

از خواب بیدار شدم. یک ربع مانده بود به اذان صبح. بی اختیار گریه کردم و گفتم: خدایا من آبروی اسلامم؟! من رو سیاه؟ من که آبروی اسلامت رو بردم... رفتم و وضو گرفتم و اولین نمازم را بعد از سالها خواندم. ابراهیم با حرفش مرا شرمنده و خجالت زده کرد.

حالا من که نم یوانم آبروی اسلام باشم اما از آن روز به بعد دارم سعی میکنم تا حداقل آبروی اسلام را نبرم. به لطف ابراهیم امروز چادر، حجاب فاطمه زهرا(س) را بهترین پوشش برای خود برگزیدم. از این رو قسمت‌ان میدهم با کسانی که بد حجابند یا اعتقاداتمان را درک نمیکنند به جای اینکه با خشونت برخورد

کنیم بیایید هدایت‌گری چون ابراهیم هادی باشیم. اگر توانش را نداریم ابراهیم و ابراهیم‌ها را به آنها معرفی کنیم. یقینا خداوند بخشنده و مهربان است. من تمام تلاشم را میکنم تا تمام روزهایی را که با سرکشی و عصیان به خود ظلم کردم و خودم را از معبود و محبوبم دور ساختم جبران کنم.

امیدوارم که خداوند توفیق عبادتش را از ما نگیرد. ابراهیم به من آرامش و شناختی را داد که اگر زمین را زیر پا می گذاشتم در هیچ جای این دنیا نمیتوانستم چنین آرامشی را بیابم. دلم میخواست بدانید ابراهیم نه فقط من را بلکه اطرافیان من را هم دگرگون ساخته است. به هر کس گوشه‌ای خصلت‌های ابراهیم را می گویم دلش می خواهد خدای ابراهیم را بشناسد.

((سلام خدا بر ابراهیم در آن لحظه که به دنیا آمد در آن لحظه که به شهادت رسید و در لحظه رستاخیز که بر انگیزته خواهد شد.)) دوستان خوبم بر سر سجاده هایتان که مینشینید من را هم دعا کنید ، دعا کنید خدا من را هم به بندگی اش قبول کند.

در ارتفاعات انار بودیم. هوا کاملاً روشن شده بود. امدادگر زخم گردن ابراهیم را بست. مشغول تقسیم نیروها و جواب دادن به بیسیم بودم. یکدفعه یکی از بچه ها دوید و باعجله آمد پیش من و گفت: حاجی، حاجی یه سری عراقی دستاشونو بالا گرفتن و دارن به این طرف میان!

با تعجب گفتم: کجا هستن؟! باهم به یکی از سنگرهای مشرف به تپه رفتیم. حدود بیست نفر از طرف تپه مقابل، پارچه سفید به دست گرفته و به سمت ما می آمدند. فوری گفتم: بچه ها مسلح بایستید، شاید این حقه باشه!

لحظاتی بعد هجده عراقی که یکی از آنها افسر فرمانده بود خودشان را تسلیم کردند. من هم ازاینکه در این محور از عراقی ها اسیر گرفتیم خوشحال بودم. با خود فکر کردم حتما حمله خوب بچه ها و اجرای آتش باعث ترس عراقی ها و اسارت آنها شده. درجه دار عراقی را آوردم داخل سنگر. یکی از بچه را که عربی بلد بود را آوردم. مثل بازجوها پرسیدم: اسمت چیه، درجه و مسئولیت خودت را هم بگو! خودش را معرفی کرد وگفت: درجه ام سرگرد و فرمانده نیروهایی هستم که روی تپه و اطراف آن مستقر بودند. ما از لشکر احتیاط بصره هستیم که به ایم منطقه اعزام شدیم. پرسیدم چقدر نیرو روی تپه هستند. گفت: الآن هیچی!!

چشمانم گرد شد. گفتم: هیچی؟!

جواب داد: ما آمدیم و خودمان را اسیر کردیم. بقیه نیروها را هم فرستادم عقب، الن تپه خالیه!

با تعجب نگاهش کردم و گفتم: چرا؟!

گفت: چون نمی خواستند تسلیم شوند. تعجب من بیشتر شد و گفتم: یعنی چی؟!

فرمانده عراقی به جای اینکه جواب من را بدهد پرسید: این المودن؟!

این جمله احتیاج به ترجمه نداشت. با تعجب گفتم: مودن؟!

اشک در چشمانش حلقه زد. با گلولی بغض گرفته شروع به صحبت کرد و مترجم سریع ترجمه می کرد:

به ما گفته بودن شما مجوس و آتش پرستید. به ما گفته بودند برای اسلام به ایران حمله میکنیم و با ایرانی ها می جنگیم. باور کنید همه ما شیعه هستیم. ما وقتی می دیدیم فرماندهان عراقی مشروب میخورند و اهل نماز نیستند خیلی در جنگیدن با شما تردید کردیم. صبح امروز وقتی صدای اذان رزمنده شما را شنیدم که با صدای رسا و بلند اذان میگفت، تمام بدنم لرزید. وقتی نام امیرالمومنین (ع) را آورد با خودم گفتم: تو با برادران خودت میجنگی. نکند مثل ماجرای کربلا...

دیگر گریه امان صحبت کردن به او نمی داد. دقایقی بعد ادامه داد: برای همین تصمیم گرفتم تسلیم شوم و بار گناهم را سنگین تر نکنم. لذا دستور دادم کسی شلیک نکند. هوا هم که روشن شد نیروهایم را جمع کردم و گفتم: من میخواهم تسلیم ایرانی ها شوم. هرکس میخواهد، با من بیاید. این افرادی هم که با من آمده اند دوستان و هم عقیده من هستند. البته آن سربازی را که به سمت موذن شلیک کرد را هم آوردم. اگر دستور بدهید او را میکشم. حالا خواهش میکنم بگو موذن زنده است یا نه؟!

هیچ حرفی نمی توانستم بزنم، بعد از مدتی سکوت گفتم: آره زنده است. باهم از سنگر خارج شدیم. رفتیم پیش ابراهیم که داخل یکی از سنگرها خوابیده بود. تمام هجده اسیر عراقی آمدند و دست ابراهیم را بوسیدند و رفتند. نفر آخر به پای ابراهیم افتاده بود و گریه میکرد. میگفت: من را ببخش، من شلیک کردم. بغض گلوی من را هم گرفته بود. حال عجیبی داشتم. دیگر حواسم به عملیات و نیروها نبود. میخواستم اسرای عراقی را به عقب بفرستم. فرمانده عراقی من را صدا زد و گفت: آن طرف را نگاه کن، یک گردان کماندویی و چند تانک قصد پیشروی از آنجا را دارند. بعد ادامه داد سریعتر بروید و تپه را بگیرید. من هم سریع چند نفر از بچه های اندرز گو رو فرستادم سمت تپه. با آزاد شدن آن ارتفاع، پاکسازی منطقه انار کامل شد.

گردان کماندویی هم حمله کرد. اما چون ما آمادگی لازم را داشتیم بیشتر نیروهای آن از بین رفت و حمله آنها ناموفق بود. روزهای بعد با انجام عملیات محمد رسول الله در مریوان فشار ارتش عراق بر گیلانغرب کم شد.

حالا چندین سالی است که از مفقودی ابراهیم می گذرد. یکی از یادبودهای ابراهیم ترسیم چهره وی در سال ۱۳۷۶ زیر پل اتوبان شهید محلاتی بود. کار ترسیم چهره ی ابراهیم را سید انجام داده بود. سید می گوید: من ابراهیم را نمی شناختم و برای کشیدن چهره ابراهیم چیزی نخواستم. اما بعد از انجام این کار به قدری خدا به زندگی ام برکت داد که نمی توانم برای حساب کنم و خیلی چیزها هم از این تصویر دیدم. همون زمانی که این عکس رو کشیدم ، نمایشگاه جلوه گاه راه افتاد .

یک شب جمعه ای بود. خانمی پیش من اومد وگفت: آقا ریا، این شیرینی ها برای این شهید ، همین جا پخش کنید. فکر کردم از فامیل های ابراهیم هستند ، پرسیدم: شما شهید هادی را می شناختید؟ گفت: نه. تعجب من رو که دید ادامه داد:

خونه ما همین ، اطرافه ، من در زندگی مشکل سختی داشتم . چند روز پیش وقتی شما داشتید این عکس رو ترسیم می کردید از اینجا رد می شدم . خدا را به حق این شهید صدا کردم. و قول دادم اگر مشکلم حل شود نمازهایم را اول وقت بخوانم. بعد

هم برای این شهید که اسمش رو نمی دانستم فاتحه ای خوندم .باور کنید خیلی زود مشکل من برطرف شد و حالا اومدم که از ایشون تشکر کنم.

سید نقاش چهره ابراهیم: پارسال دوباره اوضاع کاری من بهم خورده بود و مشکلات زیادی داشتم. یک بار که از جلوی تصویر آقا ابراهیم رد می شدم دیدم به خاطر گذشت زمان تصویر زرد و خراب شده .من هم رفتم داربست تهیه کردم و رنگ ها رو برداشتم و شروع به درست کردن تصویر شهید کردم. باور نکردنی بود .درست زمانی که کار تصویر تمام شد یک پروژه بزرگ به من پیشنهاد شد و خیلی از گرفتاری های مالی ام برطرف شد.

سید ادامه داد: آقا اینها پیش خدا خیلی مقام دارند. حالا حالاها مونده که اونها رو بشناسیم .کوچکترین کاری که برای اونها انجام بدی ، خداوند سریع چند برابرش رو به تو برمی گردونه. یکی از دوستان شهید ابراهیم هادی نیز در جریان اعمال حج طوافی را به نیت ابراهیم انجام داده بود .شب ابراهیم را بخواب دید که از او تشکر کردو گفت: هدیه ات به ما رسید.

خوشا به حال جوان هایی که امثال ابراهیم را الگوی رفتاری خود کرده و مسیری جز مسیر انبیاء و اولیاء نمی پیمایند. برای دیدن حقایق به زندگی قاصدک های خوش خبری مراجعه کنیم که در نورانیت حقیقت یار و رب العالمین سوختند و خود روشنی

بخش مسیر من وتو در این سوی جاده شدند. ابراهیم هادی اسوه ی شجاعت ،
رشادت ، مروت ، دیانت و صاحب مدال شهادت است . دلم گرفت و آمدم بعد از مدتها
برایت بنویسم ای ابراهیم همه از من سراغ صاحب خانه ام را می گیرند . می
پرسند این ابراهیم شما کجاست ؟ می گویم : نمی دانم . می پرسند نشانی از او
داری ؟ می گویم : نه ، اما می گویم که اینها نشانی نمی خواهند فقط منتظرند که
صدایشان کنید ، همین و بس . راست گفتم ؟؟؟ می پرسند از او چه می دانی که
مهمان خانه اش شدی ؟

و من می گویم نامت را در جایی دیدم و از تو خواندم ، از تو خواندن همانا و دنبالت
گشتن همانا . می پرسند چرا همیشه از خدا خواست که گمنام بماند ؟ شاید این
باشد پاسخت که گمنامی صفت یاران خداست .

صدایت می زنم ، می دانم مهمان نوازی اما کمی با من حرف بزن !!! کمی صدای این
بنده ی خطاکار را بشنو ، واسطه ای شو بین من و بین پروردگار . در سرای بی نور دلم
، تو نوری از عشق به خدا را در وجودم دوباره روشن کردی . یادت هست چه چیزهایی
به تو گفتم ... یادت هست خواسته های مرا ؟ اذان تو در میدان نبرد لرزاند دلهایی را
نه دل خودی بلکه دل بیگانه را ، درست است ؟ پس منتظریم یک اذان هم در گوش
ما بگو شاید دلمان بلزد و دیگر منتظر لرزش های بعدی نباشد ...

کاش مي شداز تو که مي خوانم گاه دلم مي گيرد و اشک بر رخ مي نشانم با اين دل ويران شده نجوا مي کنم که اي دل تا کي خودت را به دست احساسات مي سپري؟ تا کي نفس، بايد تو را کشان کشان ببرد؟ تا کجا مي خواهي پيش روي؟ فقط ادعايت مي شود؟؟؟

چه زيباست داستان زندگيت که به يادگار نهايي .اگر زيبا باشي زيبا خواهي ماند .تو خوب زيستي و حال زيبايي ات براي همگان جلوه مي کند .

دريائي که در آن گام نهايي پر بود از صيادان، اما تو فقط خورشيد را مي ديدي و پيش مي رفتي ، اگر در دام اسيرهم مي شدي خود را رها مي کردي که باز پيش بروي .چه دستاني را که نگرفتي و سوي روشنايي نبردي .چه وجودهايي را که از تور صيادان رها نکردي و به دل دريا نسپردي .چه زيبا رفتي به سويش اي اسوه ي شجاعت و ايثار .گاه که دلم مي گيرد .با خود مي گويم آيا نگاهی هم به ما مي کني يا نه؟؟؟ شايد عجيب بود براي خيلي ها و جاي سوال که چرا از ميان همه خوبان درگاه مقرب خدا من خانه تو را برگزيدم ؟ چرا مهمان خانه تو شدم ؟ چرا براي مي نويسم و از خود مي گويم ؟براي خودم هم عجيب بود اما مي داني چرا ؟



شهید ابراهیم هادی:

این راه‌رگز فراموش نکنید، تا خود را نسازیم
و تغییر ندهیم، جامعه ساخته نمی‌شود.

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

مصلح اجتماعی با خاستگاه دینی

مطهری را به عنوان يك روحانی و اسلام شناس برجسته، به عنوان يك فیلسوف و متفکر ژرف اندیش، به عنوان يك استاد و نویسنده نمونه و به عنوانهای دیگری از این قبیل شناخته ایم. اما شناخت او به عنوان يك مصلح اجتماعی، نیاز مغفولی است که به دو دلیل ضرورت مضاعفی یافته است؛

نخست آنکه مطهری از معدود متفکرانی است که مورد قبول و اقبال قشرهای متفاوت اجتماعی و طیف های مختلف فکری است و نظر صائب، نیت خالص و قدرت نظریه پردازی او را همگان پذیرفته و تحسین کرده اند.

دیگر آنکه با گذشت سه دهه از تجربه برپایی نظام سیاسی بر مبنای تفکر دینی، نیاز به بازاندیشی در گذشته برای حرکتی پرشتاب تر و صحیح تر در آینده جای تردید ندارد. نگاهی به آثار و کارنامه پربرکت این شهید بزرگ نشان می دهد که می توان او را به عنوان يك مصلح اجتماعی که اتفاقاً از خاستگاه دین به همه چیز نگریسته است، مورد مطالعه قرار داد و از آثار مکتوب و شفاهی و از مهم ترین سیره عملی و رفتار اجتماعی او الگوی مطمئنی برای خود ساخت.

مفهوم و اهداف کلی:

انقلاب به حرکت هایی گفته می شود که خواستار تغییر اساسی و بنیادین در وضعیت اجتماع و نظام حاکم بر آن است، اما اصلاح به حرکت هایی اطلاق می گردد که به رغم پذیرش بنیان های اساسی، به دنبال دگرگونی و تغییر از طریق روش های مسالمت آمیز هستند.

اما این تفاوت در ادبیات دینی و ملی ما به رسمیت شناخته نشده و از نگاه استاد مطهری نیز اصلاح اجتماعی انقلاب را هم در بر می گیرد. به همین جهت است که امام حسین (ع) نیز انقلاب خونین خود را اصلاح طلبی در امت جد خود می نامد، «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امت جدی».

مقصود استاد مطهری از اصلاحات نیز دقیقا چنین مفهوم وسیعی است و به همین جهت بارها و بارها از اصطلاح «نهضت اصلاحی» استفاده می کند. به هر حال شهید مطهری اصلاح یعنی سامان بخشیدن را که نقطه مقابل افساد است از ضرورت های مسلم دینی می شمارد و ضمن تاکید بر اصلاحات میان فردی یا خانوادگی، بحث های مفصل و البته پراکنده ای در مورد اصلاح اجتماعی دارد و پرداختن به آن را «حساسیت مثبت و مبارکی» می شمارد.

ایشان با اشاره به آیات متعدد قرآن که همه پیامبران را مصلحان می خواند اعتقاد دارد اصلاح طلبی يك روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است زیرا اصلاح طلبی از ارکان تعالیم اجتماعی اسلام است.

البته به نظر استاد آنچه مهم است تشخیص درست اهداف اصلاحات اجتماعی، آسیبهای آن و پرهیز از «افراط گرایی در این باب است»، زیرا اصلاح اجتماعی یعنی دگرگون ساختن جامعه در جهت مطلوب و طبیعی است که شناخت جهت مطلوب و استمرار حرکت به سوی جوهره این حرکت ارزشمند است.

شهید مطهری در برداشتی عالمانه و زیبا از خطبه مشهور حضرت علی (ع)، اهداف اصلاح طلبی دینی را در چهار محور خلاصه می کند:

۱- پیرایه زدایی از دین و از میان بردن بدعتها و در يك کلام «بازگشت به اسلام نخستین».

۲- تحول بنیادین در اوضاع زندگی خلق خدا به گونه ای که نظر هر بیننده را جلب نماید.

۳- بازسازی «روابط اجتماعی انسانها» تا بندگان مظلوم خدا از شر ظالمان امان یابند و دست تطاول ستمگران از سرستمدیدگان کوتاه شود.

۴- دگرگون سازی نظامات مدنی و اجتماعی جامعه در سایه برپا داشتن مقررات تعطیل شده خدا و قانونهای نقض شده اسلام.

ناگفته پیداست که دست یافتن به این آرمانهای بلند نیازمند صلاحیت هایی است که رهبران حرکت های اجتماعی باید از آن برخوردار باشند. همچنین طی این راه طولانی همواره مواجه با دشواریهای بسیار و آسیب پذیریهای بی شماری است که بدون توجه به آنها هیچگاه نمی توان به مقصد رسید. اینها همه نکته هایی است که از نگاه نافذ استاد مغفول نمانده و به آنها اشاره خواهد شد.

شرایط موفقیت مصلحان اجتماعی

استاد مطهری، اصلاحات به این معنی را «کار پیامبرانه» و هدف تمام انبیاء و امامان دانسته و در عین حال این سوال اساسی و سرنوشت ساز را مطرح می کند که «آیا

هر فردی در هر شرایط روحی و اخلاقی و با هر نوع شخصیت معنوی موفق به برداشتن چنین گام پیامبرانه ای می شود؟»

ایشان با استناد به حکمت ۱۰۷ نهج البلاغه به این پرسش پاسخ منفی داده و تاکید می کنند فقط کسی چنین توفیقی حاصل می کند که سه صفت بزرگ در او راه نیافته باشد: مصانعه، مضارعه، طمع. با توضیحات استاد، می توان گفت که شرایط موفقیت اصلاح طلبان از دیدگاه علی (ع) به شرح زیر است:

۱- عدم مصانعه

مصانعه را به سازشکاری، یا ملاحظه کاری یا معامله گری هم معنی کرده اند ولی استاد معتقد است که نه، همه اینها مصانعه هستند، ولی مصانعه بیش از اینهاست و تاکید می کند که هنوز نتوانسته ام يك معادل فارسی دقیق برای آن پیدا کنم.

ایشان تلاش می کند با ارائه مثالهایی از کاربرد این واژه در کلمات امام علی (ع) معنای روشنتری از آن ارائه کند و از جمله مصلحت سنجی ها، از آن نوع مصلحتهایی که سیاستمداران خود را با آنها تطبیق می دهند، ترویج برخوردهای چاپلوسانه و تملق آمیز، رودربایستی در اجرای امر خدا داشتن و ملاحظه دوست و رفیق و فرزند و

خویشاوند و مرید را در کارها دخالت دادن را مصداق صفتی می داند که با شعار اصلاح طلبی تناقض دارد. ماست مالی خطاهای خود و اطرافیان و شیره مالی بر سر مردم نیز مصداق دیگری است که این شهید بزرگوار برای مصلحت ذکر می کند.

۲- مضارعه

مضارعه یعنی مشابهت و به عقیده استاد آن کس که می خواهد جامعه ای را اصلاح کند و تغییر دهد خودش نباید هم رنگ همان مردم باشد و همان نقاط ضعف که در مردم هست در خودش وجود داشته باشد، کسی موفق به اصلاح نقاط ضعف می شود که خود از آنها مبرا باشد.

ایشان به عنوان نمونه، علی (ع) را مصداق يك مصلح دینی می داند که فرمود: به خدا سوگند من شما را به هیچ کاری فرمان ندادم مگر آنکه پیش از آن که فرمان دهم، خودم به کار بستم و از هیچ چیز شما را منع نکردم، مگر آنکه پیش از آنکه شما را منع کنم، خودم از آن دوری کردم.



تاریخ شیعه و ائمه شیعه حکایت می کند
که امامان، اکابر اصحاب خویش را که
مدتها شاگردی کرده بودند و آشنا با
اصول و مبادی فقه شیعه بودند، تشویق
می کردند که بنشینند و فتوا بدهند.

شش مقاله، ص ۲۴۰

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

استاد طمع را «بردگی جاوید» انسان معنی کرده و معتقد است آنکه در بند خودخواهی، فزون طلبی و هواپرستی گرفتار است نمی تواند دیگران را از این مشکلات رها سازد. پس «حریت و آزادی معنوی شرط توفیق مصلح دینی است. همچنانکه يك زبون ملاحظه کار توفیق اصلاح خدایی نمی یابد، و همچنانکه يك گرفتار بیمار موفق به مداوای جامعه خود نمی گردد، يك اسیر و بنده مطامع نفسانی نیز موفق نخواهد شد دیگران را از اسارت‌های اجتماعی یا معنوی باز دارد.» ایشان در جای دیگری گوید: اولین شرط اصلاح طلبی فارغ بودن از تعصبات افراطی نسبت به فرقه خاص، علیه فرقه دیگر است و این را پیش شرط شناخت درست اجتماع و یافتن درمان دردهای آن می داند.

بازخوانی اوصاف شخصیتی شهید مطهری

غم فراق و فقدان آموزگار فرهیخته انقلاب، روشنفکر متعهد، استاد شهید مطهری ۲۷ ساله شد. استاد شهید مرتضی مطهری از برجسته ترین و عالی ترین نخبه های فکری حوزه علمیه قم و نهضت اسلامی ایران بود. او فردی مورد اعتماد امام راحل

و از تئوریسین های تراز اول انقلاب اسلامی بود که متأسفانه در اولین بهار انقلاب از بوستان پرطراوت انقلاب چیده شد. درحالی که انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید استاد مطهری در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ مظلومانه به شهادت رسید. بدین ترتیب استاد در کمتر از سه ماه در دوران حیات نظام مقدس اسلامی حضور داشتند در طول این مدت علاوه بر فعالیت های گسترده ای که به انجام می رساندند تعدادی مقاله و سخنرانی درباره انقلاب اسلامی و موضوعات اساسی پیرامون آن عرضه کردند.

پس اردیبهشت ماه هر سال، همه اهل فرهنگ و دین و قلم و بیان را یادآور مردی می سازد که حضورش برکت بود، و قلمش انعکاس دانایی و بیانش فریاد آگاهی و شاید بتوان همه حیات او را در دو ساحت آموختن و آموزاندن خلاصه کرد از این رو بهتر که او را شهید عرصه علم و معرفت و تفکر و اندیشه و آگاهی و دانایی نامید.

در اردیبهشت ۵۸ صاحب فضیلتی را از دست دادیم که امیر عارف جماران او را فرزند عزیز و حاصل عمر خویش توصیف کردند که پشتوانه ای برای حوزه های دینی و علمی و خدمتگزاری سودمند برای ملت و کشور بود. استادی که دعوت و ارشاد و

مبارزه با تحریف ها و بدعت ها را اولین مسئولیتی می دانست که در دوره خاتمیت پیامبران به عالمان، انتقال یافته و خود نیز سنگربانی متعهد برای این جایگاه بود. دیروز شیوه دشمن در برخورد با رهبران و مغزهای متفکر انقلاب اسلامی، از میان برداشتن شخص او بود و امروز شیوه دشمن در برخورد با مغزهای متفکر انقلاب اسلامی از میان بردن یاد و نام و خاطره آنهاست.

دشمن باید بگوید و بنویسد که: «آن قدر از مطهری سخن به میان آمده که او نیز همچون دین، دولتی شده است». آیا این نگرش نشانه فرسنگ ها فاصله از تعقل و تدبر و تفکر نیست؟!

اگر چه دشمن، دیروز، استاد را از ما گرفت اما امروز وظیفه و رسالت ما این است که اجازه ندهیم اندیشه و تفکر استاد - که به تعبیر امام راحل همه بدون استثناء مفید و آموزنده هستند - را تخطئه کنند و تفکر مطهری از جامعه رخت ببرند.

در بازخوانی و پژوهشی در شخصیت و آثار استاد شهید مطهری (ره) به ویژگی ها و خصوصیات و رویکرد ایشان بیشتر می توان پی برد که نویسنده در این مقاله به اهم شاخص های آن اشاره می کند با هم آن را از نظر می گذرانیم.

۱- مردم گرایی

رویکرد مردمی به عنوان عامل جاودانگی استاد مطهری شمرده می شود چنانکه وی به گروهی خاص و همچنین از زبان گروهی خاص نیز سخن نگفت، و با وجود سطح عالی علمی، به جای ماندن در حوزه و پرداختن به مسائل صرف علمی و تألیف کتاب به میان مردم و قشر دیندار آمد تا به وظیفه خود عمل نماید درواقع استاد اندیشمندی مردمی بود.

۲- رویکرد عدل گرایی و عدالت محوری و نگاه ویژه به مقوله عدالت اجتماعی

وجه برجسته و بارز آثار استاد مطهری توجه خاص به عدل و عدالت گستری در اسلام می باشد در میان آثار متعدد ایشان کتاب عدل الهی چون نگینی بر تارک ادبیات اسلامی می درخشد و از ارزشمندترین متون اسلامی است که مبحث عدالت را در اسلام و در سیره پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) و بزرگان دین مورد بررسی و تفسیر و تأویل قرار می دهد. توجه جدی به طرح عدالت اجتماعی به طوری که ایشان عدالت را از جنبه فردی خارج کرده و از بعد اجتماعی مورد بررسی قرار دادند و حتی شهادت حضرت علی(ع) را در جهت تحقق عدالت اجتماعی می دانند.

۳- پرهیز از روشنفکر مآبی

در آثار شهید مطهری ما، لحن و کلامی روشنفکرانه و بهره گیری از لغات پرطمطراق و اصطلاحات سنگین فقهی- فلسفی و ادبی را هرگز مشاهده نمی کنیم.

۴- ارائه اندیشه های نوین

استاد مطهری از سویی با زبانی ساده و بی پیرایه اسلام ناب را بدون پیرایه های خرافی- سنتی ارائه می کرد و از سویی دیگر مکاتب انحرافی و خط مشی های افراطی را در زمینه های دیگر برای مردم و جوانان جویای فکر و علم به چالش می کشاند.

۵- آسیب شناسی دینی

اصطلاح آسیب شناسی دینی يك اصطلاح جدید در حوزه اندیشه دینی است شاید بتوان مدعی شد که استاد مطهری اولین کسی بود که این واژه را وارد حوزه اندیشه دینی کرد و در آثار خود از آن بهره برد (احیاء تفکر اساسی ص ۳۲) یعنی شناخت آسیب ها و اشکالاتی که بر اعتقاد و باور دینی و یا آگاهی و معرفت دینی و یا عملی در رفتار جامعه دینی وارد می شود و یا ممکن است که وارد شود از این منظر بخش

اعظمي از تلاش هاي علمي استاد مربوط به آسیب شناسي ديني است زیرا فعاليت هایشان در جهت شناسايي و ترميم آسیب ها و دفع شبهات وارد بر دين، باورهاي ديني، معرفت ديني و دينداري بود. که مرحله درمان يا همان رفع نقاط آسیب دیده از سرفصل هاي مهم در آسیب شناسي است و استاد تلاش وافري در شناخت و درمان نقاط آسیب دیده انجام داده است.

استاد مطهري براي درمان و رفع آسیب مفاهيم ديني ابتداء به علل آن پي برده و با نقد و دفع آن علل، درمان آن آسیب را میسر مي نماید. مثل «تحريفات عاشورا» يا «حماسه حسيني» که استاد در اين اثر براي اصلاح و شناساندن تحريفات حادثه کربلا، بخش مهمي از کتاب حماسه حسيني را به عوامل تحريف اين حادثه اختصاص داده و پس از آن فصلي از کتاب را با عنوان وظیفه ما، در برابر تحريف ها نامگذاري فرموده اند که اين نمونه اي از ميزان اهميت و تأثیرگذاري شناخت علل آسیب دیدگي در مرحله درمان آسیب درنظر استاد مي باشد.

۶- کارکردهای فعال در حوزه فکری، اجتماعی و عملی

چنان که به نظر استاد مطهری جنبش های اصلاحی اسلامی، برخی فکری و برخی اجتماعی و برخی دیگر، هم فکری بوده و هم اجتماعی (نهضت ها در صد ساله اخیر ص ۱۳) و حرکت استاد نیز در راستای تقسیم بندی، آخري قرار مي گيرد که دارای کارکردهای فعال در حوزه های فکری و اجتماعی بوده است.

۷- التقاط زدایی یا مبارزه با شبهه گرایی و دفاع از تعالیم و اندیشه های اسلامی

برخی روشنفکران این شبهه را مطرح می کردند که تعالیم اسلامی با تغییرات زمان سازگاری ندارد و لذا قابل استفاده در عصر حاضر نیست. استاد در کتاب امدادهای غیبی در زندگی بشر صفحات ۵۹-۱۵ بیان می کند که تعالیم اسلام تعالیمی بی نقص و از سویی نیز همیشه زنده است و خورشید دین هرگز غروب نمی کند. و در حوزه های مختلف دین بارها از تعالیم مورد اتهام دفاع نموده است. دفاع از مسائل اعتقادی نظیر قضا و قدر، شفاعت، انتظار و یا دفاع و دفع شبهه از قوانین و مقررات اسلام چون مباحث حقوق زن، برخی مقررات جزایی و جهاد و یا دفاع از اخلاق اسلامی.

مثلا در پاسخ به این شبهه که آموزه های اسلامی را کهنه و یا مرده تلقی می نماید بحث های مبسوط و مفصلي را تحت عنوان کلي اسلام و مقتضیات زمان را دارند که در فرازي می فرماید: «اسلام نمرده است، مسلمین مرده اند. اسلام نمرده چرا؟ چون کتاب آسمانیست هست، سنت پیغمبرش هست و اینها به صورت زنده هستند یعنی دنیا نتوانسته بهتر از آنها بیاورد پس نقص کار در کجاست؟ نقص کار در تفکر مسلمین است. یعنی فکر مسلمین، طرز تلقی مسلمین از اسلام، به صورت زنده ای نیست؟ به صورت مرده ای است.» (حق و باطل ص ۷۷) و یا در جای دیگر می فرماید: «حقایق دین و اصول کلي که دین ذکر کرده است.» هرگز مردنی نیست آن چیزی که می گوئیم می میرد... معنایش این است که در میان مردم می میرد، فکر مردم درباره دین، فکر مرده ای است...

اسلام يك حساب دارد و مسلمین حساب دیگری دارند اسلام زنده است و مسلمانان فعلي مرده» (ده گفتار ص ۱۳۴) لذا پایه اصلي شخصیت والای استاد مطهری التقاط زدایی از پیکر تفکر دینی بود که ریشه در دقت، تیزبینی و مطالعات گسترده و عمیق اسلامی آن حکیم فرزانه داشت.

۸- رویکرد اصلاح طلبی اسلامی یعنی اصلاح خود و اصلاح زاویه دید نسبت به اسلام

نه اصلاح اسلام

استاد در این زمینه می فرماید:

«ما باید تصور خودمان را درباره اسلام تصحیح کنیم و این است معنی تفکر اسلامی یعنی ما باید طرز تفکر و طرز بینش خودمان را درباره اسلام اصلاح کنیم آن عینک و زاویه دید خودمان را اصلاح کنیم تفکر اسلامی خودمان را به شکل تازه ای درآوریم تلقی خودمان را از اسلام عوض کنیم.» (حق و باطل ص ۱۳۶).

۹- مسئولیت گرایی فراگیر در اصلاح گرایی

استاد شهید در مورد تحریفات حادثه عاشورا می فرمایند:

«نگاهی به گذشته کنیم و ببینیم مسئول این تحریفات چه کسانی هستند. آیا خواص و علما مسئول این تحریفاتند و یا توده و عوام الناس؟... معمولا در این گونه قضایا علما به گردن عوام می اندازند و عوام به گردن علما... ولی حقیقت این است که در این تقصیر و در این مسئولیت، هم خواص مسئولند و هم عوام.» (حماسه حسینی ۹۲-۹۱) و استاد در راهکار درمانی خود در این بخش، از سویی خود

دینداران را مسئول شمرده و بخشی از وظیفه اصلاح در این حوزه را متوجه ایشان می‌دانند و معتقد است که عوام باید بکوشند و خود را از جهالت و بی‌خبری نجات بخشند و از سوی دیگر وظیفه مبارزه با علل آسیب دیدگی از ناحیه دینداران را متوجه علما و دین‌شناسان کرده و فرموده اند: «وظیفه علماست که در این موارد حقایق را بدون پرده به مردم بگویند ولو مردم خوششان نیاید. وظیفه علماست که با اکاذیب مبارزه کنند وظیفه علماست که مشت دروغگویان را باز کنند» (حماسه حسینی ۱۰۴)

۱۰- صاحب نظریات بدیع و ابتکاری

از نظر استاد یکی از عوامل آسیب دیدگی نگرش‌های دینی را می‌بایست در حوزه دین‌شناسان جستجو کرد. مثلاً برخی از دین‌شناسان در ناحیه فهم، عمدتاً دچار معضلات و آفاتی می‌شوند. آفاتی از قبیل روش‌های نادرست فهم نظیر عقل‌گرایی محض، حس‌گرایی محض، اخبارگری، اشعرگری و هابی‌گری.

استاد مطهری در این حوزه نیز فعالیت‌های قابل توجهی دارند. نقدهای ایشان بر روش‌های نادرست فهم، نمونه‌ای از این فعالیت‌هاست مانند:

نقد عقل گرایی محض (انسان کامل ۱۷۸-۱۱۵)

نقد حس گرایی محض (اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۱ مقالات ۲ و ۳)

نقد اخبارگري (ده گفتار ۱۱۰-۱۰۶) اسلام و مقتضیات زمان (ج ۱-۱۵۱-۱۴۱)

نقد اشعري گري (بيست گفتار ۵۰-۴۶) جهان بيني توحيدى (۷۶-۷۲)

نقد وهابى گري (جهان بيني توحيدى ۸۰-۷۶)

اما علت اصلي اين آسیب به سبب گستردگی و پیچیدگی موضوعات مورد فهم می باشد که نگرش های دینی را دچار آسیب می نماید و در رفع این معضل دو پیشنهاد ارائه می دهند:

۱- تشکیل شوراي فقهی و اجتهاد گروهی (ده گفتار ۱۲۸-۱۲۵)

۲- اجتهاد تخصصی (همان ۱۲۵-۱۲۴)

۱۱- تیزبینی، بصیرت و فراست سیاسی

استاد شهید مطهری يك آسیب شناس بزرگ جهان اسلام بود که قدرت فوق العاده اي در درك شرایط فعلی و تطبیق آن با شرایط مورد انتظار داشت. بر همین مبنا بود که ۴۱ سال پیش و ۱۵ سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از افق حرکت آینده صهیونیسم پرده برداشت و نسبت به خطر رو به رشد آن در درون کشورهای اسلامی هشدار دادند.

در عرصه های داخلی نیز استاد در ۲۷ سال، پیش از خطر انحراف در جبهه اسلام سخن راند و مسئولان نظام را به خطر گسترش اندیشه هایی که به ظاهر اسلامی اند اما در باطن به تبلیغ سکولاریزم می پردازند هشدار داد.

استاد شهید مطهری پس از حضرت امام راحل اولین شخصی بود که به خطر نفاق و سران منافقین پی برد و حتی تغییر در ایدئولوژی آنها را نیز سالها پیش از بروز، پیش بینی نموده و حتی مبارزه اش با رژیم شاه مانع از آن نشد تا از خطر گروه ها و جریان های انحرافی غافل بماند.

۱۲- به روز بودن و ناظر به زمانه بودن آثار

این رویکرد را به مخاطب خود نیز می آموزد، مثلاً در بحث قیام عاشورا می فرماید که شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس؛ و یا مباحث حقوق زن در اسلام گویا این مطالب برای وضع همین امروز جامعه ما بیان شده اند.

استاد مطهری بدرستی دریافته بود که پرسشهای نوین و مستحدثه، پاسخ های کهن را بر نمی تابند و کلام قدیم بدون بازسازی و بازفهمی و پالایش و پیرایش، جوابگوی نیازهای انسان معاصر نمی تواند باشد. لذا کوشید از افق جدیدی به مسائل دینی و اجتماعی نظرافکند و آن را از چشم انداز نوینی به تصویر کشد.

۱۳- آگاه به حوزه های مختلف

شهید مطهری با تسلطی که به مبانی جهان بینی اسلامی و سیر تطور و تحول تاریخ تفکر مسلمین داشته و آگاهی که از شرایط پیدایش اندیشه های علمی و فلسفی داشت و همچنین آگاهی که از شرایط پیدایش اندیشه های علمی و فلسفی معاصر کسب می کند و تطبیق علم و دین و هماهنگی دینداری و نوگرایی را به گونه ای متفاوت از پیشینیان ترسیم می نماید. تا جائیکه اعتقاد به نوگرایی را مساوی با نفی

و طرد دینداری پنداشتن و لازمه تکامل اجتماعی و توسعه اقتصادی را که به شدت مورد نیاز جوامع تازه از زنجیر استعمار رسته بوده را در حذف دین و مبانی ارزشهای اخلاقی از ساحت اجتماع و تصمیم گیریهای کلان برشمردن تا اینکه و گرایش های تجدیدطلبانه بصورت جنبش های اجتماعی و نهضت های ناسیونالیستی و شبه دینی، در درون جوامع اسلامی قد برافراشت و زمینه پیدایش حکومت های لائیک و سکولار را در دنیای اسلام هموار ساخت در این اوضاع و احوال و مواجهه با چنین فرآیندی استاد مطهری را به تکاپو برای نجات اسلام و مسلمین از رکود حاکم و همگام نمودن آنان با تحولات جهانی وامی دارد.

در عین حالی که استاد پرورش یافته فرهنگ اصیل اسلامی بود از مبانی فرهنگ و تمدن غرب نیز مطلع بود بر همین اساس به خوبی می توانست خطوط التقاط و انحراف را از صراط مستقیم تشخیص دهد. او رخنه ادبیات مارکسیستی را در حوزه روشنفکری دینی یک آفت جدی می دانست زمانی که مارکسیسم یک علم محسوب می شد و پیش فرض های آن بعنوان اصول موضوعه تفکر دینی مطرح می شد، استاد ایدئولوژی بشر ساخته مارکسیسم را به چالش می کشاند.



استاد دقت و توجه وافری داشتند و دین شناسی، دین شناسان را مورد مداخله قرار می دادند تا کالای دیگری را به نام دین به دینداران نفروشد. مطالبی را که از قلم و بیان آنها تراوش می کرد به دقت مورد مطالعه قرار می داد و هرکجا که اشتباهی را مشاهده می کرد با شجاعت تمام در برابر آن اشتباه و گوینده آن ایستادگی می کرد. مثلاً گروهی تحت عنوان روشنفکران مذهبی، کسانی که سعی می کردند دین را به جامعه و نسل جوان و دانشگاهی معرفی کنند. استاد نسبت به تصویری که روشنفکران مذهبی از دین ترسیم می کردند حساسیت خاصی داشتند در عین متانت و تواضع اما هیچگاه کوتاه نمی آمدند بعنوان مثال با وجود احترامی که برای مهندس بازرگان در آن زمان قائل بود ولی کتاب «راه طی شده» و «درس دینداری» ایشان را بطور جدی مورد نقد قرار داد.

درست همین شیوه را در مورد دکتر سحابی و دکتر شریعتی هم داشت. در شرایط قبل از انقلاب با شریعتی دوست بودند و از او دعوت کرده بود تا به تهران بیایند و در حسینیه ارشاد به سخنرانی و به برگزاری جلسات بپردازند ولی در عین حال افکار و اندیشه های ایشان را به مناسبت های مختلف عالمانه و مؤدبانه مورد نقادی قرار می داد.

جناب دڪٽر حداد عادل نقل مي ڪند: «در عيد فطر سال ۵۷ بعد از نماز به منزل آقاي مطهري رفتيم اتفاقاً عده اي از اعضاي انجمن اسلامي پزشكان نيز به ديدن ايشان آمده بودند از جمله صحبت هايي كه مطرح كردند اين بود كه شما چرا با دڪتر شريعتي مخالفيد؟ ايشان خيلي خونسرد گفتند، فلان موضوع جزو مسلمات اسلام هست يا نه؟ جزو احكام اسلام است يا نه؟ گفتند بله، گفت خوب، اين نوشته ها را شما بخوانيد اگر من بگويم كسي با خواندن اينها فكر مي كند اصل اين موضوع در اسلام نيست، حق دارم اين اعتراض را بكنم يا نه؟ گفتند بله. گفت حرف من از اين قبيل است (كيهان ۷۹/۲/۱۱ ص ۶).

۱۵- فاقد روحيه تعصب صنفی و مصلحت فردي

همانطور كه اشاره شد هيچ گاه مصلحت فردي و يا صنفی او را از انجام وظيفه اي كه برعهده خود مي ديد باز نمي داشت. استاد به عمل ديني دينداران توجه مي كرد تا خالص و ناخالص را از هم تفكيك كند و ساحت قدسي دين را از خرافات پيراسته سازد.

مثلاً اخباريون، روحانيوني كه گرفتار جمود فكري بودند استاد سعي مي كرد تا با جمود حاكم بر افكار و اذهان اين دسته از روحانيون مخالفت كند. و يا منبريها و

مداحان از دیگر گروه های صنفی که مخاطب شهید مطهری بودند، سخنان و عاظ و گویندگان و مداحان و اهل منبر، بخصوص به سخنان روحانیون بسیار حساس بودند لذا با کمال شجاعت و شهامت به تحریفات بخصوص تحریفات واقعه عاشورا اعتراض می کرد کتاب تحریفات عاشورا نمونه روشن این برخورد است.

۱۶- تکلیف گرا و احساس مسئولیت

استاد همواره به دنبال تدوین و تنظیم اسلام به صورت يك مكتب و ایدئولوژی بودند، تا از این راه بتوانند به مقابله با هجوم گسترده ایدئولوژی های وارداتی بپردازند از این رو توان خویش را صرف پاسخگویی به نیازهای فکری جدید جامعه و بخصوص نسل جوان کردند.

استاد در این زمینه در مقدمه کتاب عدل الهی نوشته اند «این بنده از حدود ۲۰ سال پیش که قلم به دست گرفته مقاله یا کتاب نوشته ام، تنها چیزی که در همه نوشته هایم آن را هدف قرار داده ام حل مشکلات و پاسخگویی به سؤالاتی است که در زمینه مسایل اسلامی در عصر ما مطرح است...

دين مقدس اسلام يك دين ناشناخته است، حقايق اين دين تدريجاً در نظر مردم
واژگونه شده است...

هجوم استعمار غربي با عوامل مرئي و نامرئي اش از يك طرف و تصور يا تقصير
بسياري از مدعيان حمايت از اسلام در اين عصر از طرف ديگر، سبب شده است كه
اندیشه هاي اسلامي در زمينه هاي مختلف از اصول گرفته تا فروع، مورد هجوم و
حمله قرار گيرد. بدین سبب این بنده وظیفه خود دیده است كه در حدود توانايي در
اين ميدان انجام وظیفه نمايم.»

۱۷- دقت و انضباط فكري

گفتار و نوشتار استاد بسيار دقيق است و از میان انبوه آثار ایشان نمی توان به نکته
اي دست يافت كه حاكي از تناقض در منظومه فكري و نظري او باشد.

كجروي هاي اعتقادي و انحراف هاي فكري بشدت استاد را نگران مي نمود. اين خصوصيت استاد زمينه ساز شكل گيري كينه ها و عقده هاي عميق نسبت به ايشان گرديد و عرصه را بر حيات فكري ايشان بسيار تنگ كرد.

در سال ۱۳۵۶ نامه اي به حضرت امام (ره) كه در تبعيد بودند نوشت و در آن با اشاره به تلاش هاي مخرب و ضد ديني ماركسيست ها، مجاهدين خلق، مخالفان روحانيت و حاميان متعصب مرحوم شريعتي تصريح كردند:

«... با من به حساب اين كه تا اندازه اي اهل فكر و نظر و بيان و قلم هستم بشدت مبارزه مي كنند، شايعه براي مي سازند، جعل و افترا مي بندند...

من الآن مركز ثقل حملات اين گروه ها هستم» (رسالت ۱۲/۲/۸۴ ص ۱۵)

ناگفته نماند كه استاد از يك سو گرفتار اصحاب تحجر بود و از سوي ديگر تهاجم ناجوانمردانه اصحاب التقاط اما «تسليم مشهورات و مقبولات زمانه نشد و طريق حق را برگزيد.

نويسنده: بيژن ذبيحي

منبع: روزنامه كيهان

الله



"سالها با مرتضی زندگی کردم، توی این مدت نیم ساعت هم بی وضو نبود... همیشه تاکید می کرد که با وضو باشید... و حتی الامکان روزی یک حزب قرآن بخوان و ثوابش رو تقدیم کن به روح پیامبر اکرم(ص) چون موجب برکت عمر و موفقیت میشه..."

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه
خاطره ای از زندگی روحانی شهید، استاد مرتضی مطهری

مطهری
مرتضی
شهید

کتاب کشکول خدای شهید - ناصر کاوه

یادش همیشه در گمان

خبرنگاری که بنیانگذار اطلاعات سپاه شد

نامش غلامحسین افشردی و شغلش خبرنگاری بود. در سال ۵۹ با نام مستعار حسن باقری به جبهه رفت اما چند ماهی طول نکشید که نابغه جبهه‌های ایران شد. تا آنجا که او را بنیانگذار اطلاعات سپاه و یکی از استراتژیستهای مطرح جنگ می‌نامند. سالهاست که فرماندهان دوران دفاع مقدس در تمامی مراسم‌ها و سخنرانیهای خون نقش جوانان در دوران دفاع مقدس را بسیار حائز اهمیت دانسته و یکی از دلایل پیروزی در هشت سال دفاع مقدس را حضور جوانان با ایمان، خلاق، خوش ذوق، با انگیزه و متفکر عنوان کرده‌اند.

شاید این پرسش در ذهن هر شهروند ایرانی مطرح شود که چگونه امکان دارد یک جوان ۲۰ یا ۲۲ ساله فرماندهی یک گردان، تیپ یا لشکر را بر عهده داشته باشد. برای پاسخ دادن به این سوالات نمونه‌ها و افراد زیادی هستند که می‌توان معرفی کرد که یکی از آنها شهید غلامحسین افشردی است که همه او را به نام حسن باقری می‌شناسند. شهیدی که دوازدهمین جشنواره مطبوعات دفاع مقدس به نام آن نامگذاری شده است.

شهید حسن باقری (غلامحسین افشردی) در ۲۵ اسفند ۱۳۳۴ مصادف با سالروز میلاد امام حسین (ع) در تهران بدنیا آمد. وی پس از گذراندن دوران دبستان در

دبیرستان «مروی» ادامه تحصیل داد و با اخذ دیپلم در سال ۵۴ در دانشگاه ارومیه در رشته دامپروری پذیرفته شد اما پس از چندی به دلیل فعالیتهای مذهبی و مبارزاتی از دانشگاه اخراج شده و در سال ۵۶ به خدمت سربازی اعزام شد و سرانجام با فرمان حضرت امام (ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان‌ها، سربازی را ترک کرد. حسن باقری با پیروزی انقلاب اسلامی وارد فعالیتهای مختلف فرهنگی و اجتماعی از جمله خبرنگاری می‌شود که در مدت ۱۸ ماه خبرنگاری آثار و گزارشات خوبی را منتشر کرد. در دوران خبرنگاری این شهید او را به نام حسن افشردی می‌شناختند و خلاقیت و توانایی این خبرنگار آنقدر بالا بود که به عنوان اولین خبرنگار ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نخستین سفر خارجی مسئولان به الجزایر سفر می‌کند و در حادثه طبس نخستین خبرنگاری است که در محل حادثه حضور پیدا می‌کند.

شهید حسن افشردی در سال ۵۹ با شروع جنگ تحمیلی راهی جبهه‌های جنوب می‌شود و در بدو ورود به اهواز «واحد اطلاعات عملیات رزمی» را برای دستیابی دقیق از موقعیت دشمن راه اندازی می‌کند که این آغازی برای راه اندازی این واحد در ستاد عملیات جنوب می‌شود.

شهید باقری به دلیل بهره‌مندی از هوش و استعداد فوق العاده در طول دوران حیات خویش در سالهای اولیه جنگ تحمیلی منشأ برکات فراوانی از جمله ایجاد اولین قرارگاه مشترک سپاه و ارتش (قرارگاه نصر) و اولین فرمانده قرارگاه نصر بود که پس از عملیات رمضان به سمت فرماندهی «قرارگاه کربلا» و جانشین فرماندهی کل در قرارگاه‌های جنوب منصوب شد.

پس از شکل‌گیری سازمان رزمی سپاه با توجه به توان و تجربه‌های شهید باقری وی به عنوان جانشین فرماندهی یگان زمینی سپاه برگزیده می‌شود.

شهید باقری که در بین رزمندگان به «سقای بسیجیان» معروف بود!

تفکر ویژه دفاعی- نظامی خویش را در عملیاتهای مختلفی همچون ثامن الائمه (شکست حصر آبادان)، طریق القدس (فتح بستان)، فتح المبین و بیت المقدس (فتح خرمشهر) به اثبات رساند و صادقانه در این راه مجاهدت کرد و در حالی که می‌قات خویش را در جبهه‌های نبرد یافته بود، ماندن در جبهه‌های جنوب را بر رفتن به سفر حج ترجیح داد و سرانجام در ۹ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

شهید سرلشکر غلامحسین افشردی (حسن باقری) آنچنان مدارج رشد و کمال را در دوره‌های بحرانی انقلاب و جنگ به سرعت طی نمود که نام خویش را به عنوان «برترین استراتژیست» در تاریخ دوران دفاع مقدس ثبت کرد و در حالی مسئولیت سنگین فرماندهی اطلاعات و عملیات سپاه را برعهده گرفت که بیش از ۲۶ بهار از عمرش نگذشته بود.

شهید حسن باقری که به واقع او را بنیان گذار سازمان اطلاعات و عملیات رزم سپاه نامیدند به دلیل شایستگی‌های اخلاقی بی‌نظیر و اندیشه دفاعی والایی که داشت در عمر کوتاه اما پر برکت خویش در دفاع مقدس منشأ تحولات بزرگی در ایجاد و توسعه اطلاعات و عملیات رزمی سپاه و فرمانده فکوری در جنگ نامتقارن بود.

شهید سرلشکر حسن باقری با کار مستمر و استفاده مؤثر از نقشه‌ها و عکسهای هوایی و ماهواره‌ای به شناخت عمیقی نسبت به عرصه نبرد و نقاط قوت و ضعف دشمن دست یافت و با بررسی و تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی کشور که رئیس جمهور وقت (بنی صدر) به دلیل ناکامی در آزادسازی مناطق اشغالی در آن دوران ایجاد کرده بود به عرصه طراحی سازمان رزم ارتقاء و دستیابی به سطوح عالی فرماندهی و هدایت عملیات پای نهاد.

شهید غلامحسین افشردی که با عضویت در سپاه با نام مستعار «حسن باقری» معروف شد، همواره بر جمع آوری اطلاعات از محیط و موقعیت دشمن و شرایط سیاسی و حتی شرایط روحی نیروهای دشمن به عنوان اهداف عمده و اصلی در خلال جنگ تأکید می‌کرد و می‌گفت:

«خود بحث اطلاعات هدف است بکوشید این را در ذهنتان جای دهید که اطلاعات هدف واسطه نیست بلکه خود هدف اصلی است و حتی دیگر این اطلاعات هیچ به درد نخورد، نخستین نکته‌ای که یک فرمانده در عملیات بدان نیاز دارد این است که از جوانب خودش اطلاع داشته باشد تا وضعیت کلی خود را ندانید نمی‌توانید اطلاعاتی جمع آوری کنید.»

حسن باقری آگاهی از نقاط قوت و ضعف دشمن را فراتر از تعداد تانک‌ها و نفربرها دانسته و تأکید می‌کند: «ضعف و قوت دشمن داشتن تانک‌ها نیست بلکه تأثیر فرهنگ ارتش روی افراد است که هنوز نتوانسته‌ایم برآورد کاملی از روحیه ارتش عراق داشته باشیم و بدانیم که چه زمان این ارتش از هم می‌پاشد.»



سوار شهید

حسن باقری

Shia-Art.Ir
AnaAmmar.ir

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

شهید حسن باقری یکی از روش های شناسایی موقعیت را مسئله کیفیت آرایش دشمن می دانست و معتقد بود که یکی از اشکالات دفاعی ما در آرایش نیروهاست چراکه در روشهای شرقی، نیروی ضعیف در خطوط می ماند و نیروی احتیاط با قوت بیشتری در پشت سر آن قرار می گیرد در حالیکه آرایش نیروهای ما برعکس است و همواره احتیاط ما از نیروی اصلی ضعیف تر است.

شهید باقری به گفته همزمانش غالباً یک تا دو ساعت پس از هدایت اولیه عملیات در خط نبرد حضور می یافت و خود شخصا وضعیت خطوط تصرف شده را با اهداف از پیش تعیین شده (روی نقشه) کنترل می کرد و نقاط ضعف را بر روی نقشه مشخص و عملکرد واحدهای رزمی و یگان ها را در خط ارزیابی و دستور العمل لازم را ابلاغ می کرد و بیش از همه به وضعیت جسمانی بسیجیان می اندیشید و برای اوضاع روحی- روانی آن ها به ویژه هنگام عقب نشینی اهمیت ویژه ای قائل بود به طوری که در خصوص حفظ نیروهای رزمنده تأکید می کند:

«اگر در شناخت دشمن هزار شهید هم تقدیم شود می پذیریم اما در اثر ناآگاهی از وضعیت دشمن، منطقه و زمین یک شهید هم پذیرفتنی نیست.»

شهید حسن باقری یکی از فرماندهان بی نظیر سال های اول دفاع مقدس است که نقش او در عملیات های فتح المبین، طریق القدس و بیت المقدس محوری و در

آزادسازی خرمشهر نیز بار اصلی طراحی و اجرای عملیات را در قرارگاه نصر بر دوش داشت. پیروزی‌هایی که در طول هشت سال دفاع بدست آمد، نتیجه تلاش همه رزمندگان در هر رده و مسئولیتی است و هر کدام شجاعانه و با برخورداری از فرهنگ ایثار و شهادت برای آرمان‌های کشور از خودگذشتگی کردند و شهید حسن باقری نیز قطره‌ای از دریای جوشان عزت و سربلندی و پرورش یافته مکتب خون و شهادت است. این شهید سرافراز مانند سایر شهیدان و رزمندگان در مقام یکی از فرماندهان ارشد جنگ توانست نقش اصلی در طراحی عملیات‌های موفق سال‌های اول جنگ داشته باشد. ایشان بی وقفه اطلاعات مورد نیاز از ظرفیت‌ها و امکانات خودی و دشمن را با دقت جمع‌آوری می‌کرد، آن‌ها را تفسیر و به بهترین نحو مورد استفاده قرار می‌داد. پی در پی و با تمام توان پس از هر عملیاتی، طراحی عملیات بعدی را شروع می‌کرد.

شهید باقری بهترین اطلاعات و پیشنهادات را در اختیار فرماندهان و تصمیم گیرندگان عالی جنگ قرار می‌داد و به دلیل اینکه به واقعیت‌ها و توانمندی‌های حوزه عملیاتی خود و امکانات و توانمندی‌های دشمن اشراف و اطمینان داشت و آن‌ها را با تلاش بدست آورده بود، از پیشنهاداتی که می‌داد با اطمینان کامل و با قدرت تمام دفاع می‌کرد.

عالمانه طراحی می‌کرد و در جلسات متعدد با استدلال قوی با طرح‌های ناقص مخالفت می‌نمود. اینگونه نبود که به اطلاعات ناقص تکیه کند و در تصمیم‌گیری دچار شک و تردید باشد. این نابغه جنگ پیش از عملیات والفجر مقدماتی در منطقه عملیاتی فکه جایی که اکنون یادمان آن شهید بزرگوار بعنوان محلی برای تفکر در مسیر پیروزی‌های بزرگ و زیارتگاهی برای دوستان و علاقمندان ایران اسلامی، به درجه رفیع شهادت نائل شد.

یادمان شهید حسن باقری در محل شهادت ایشان در منطقه فکه مانند پادگان گلف در زمان حیاتشان در جنگ، محلی برای اندیشه ورزی است. شهید حسن باقری در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید. تاریخ جنگ نشان می‌دهد که تمام عملیات‌هایی که شهید باقری در آن‌ها حضور داشت،

پیروزی‌های مقتدرانه‌ای را برای کشورمان در پی داشت. چیزی که شهید باقری را به افتخار «نابغه جنگ» مفتخر کرد، مدیریت صحیح در جنگ بود. امروز مدیریت در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیاز اصلی کشور برای دستیابی به بهترین راه حل هاست.

پرواضح است که بخشی از مدیریت از طریق یادگیری بدست می‌آید و بخشی را باید در هنگام کار و عملیات آموخت. جنگ و شرایط انقلاب فرصت آموزش و یادگیری برای

رزمندگان را به کوتاه‌ترین فاصله زمانی تقلیل داد و این هنر مردان خدا بود که توانستند در آن شرایط، صحنه‌های موفقی را رقم بزنند.

آن‌ها در عملیات‌ها، همه اندوخته‌های خود را بکار گرفتند و نتایج مطلوب را در پرتو فرهنگ ایثار و خردورزی برای کشورمان بدست آوردند. برای شهید حسن باقری نیز فرصت شرکت در دوره‌های عالی فرماندهی و فنون رزمی وجود نداشت و هنر ایشان در این بود که دانشی را که در مقایسه با دانشی که ژنرال‌های عالیرتبه نظامی دنیا در طول سالیان طولانی می‌آموزند، ایشان و هم‌رزمانش تنها در چند ماه آموختند.

آن‌ها به خوبی توانستند، انبوهی از خلاقیت‌ها در هدایت تشکیلات سازمانی، استفاده مطلوب از همه امکانات و مدیریت و تمرکز بر طرح‌های هدفمند را با هم تلفیق کنند و منابع و امکانات را به سمت نتایج مطلوب، سوق دهند. درواقع شهید حسن باقری در طول مدت فرماندهی خود دانش و هنر مدیریت جنگ را به بهترین طریق ممکن ترکیب کرد و نتایج آن در عملیات‌هایی که طراحی کرد، مشخص است.

طراحی یک عملیات نظامی درواقع برای واحدها و یگان‌های نظامی صورت می‌گیرد و فرآیند آن برای دستیابی به اهداف مشخص توسط فرماندهان ارشد طرح ریزی می‌شود. آنچه از سبک طرح ریزی عملیات‌ها و اجرای آن توسط شهید حسن باقری بجای مانده است، نشان می‌دهد که شهید باقری طراحی خود را بر اساس

واقعیت‌ها و ثبت و تفسیر تمام اطلاعات مورد نیاز که شبانه روز در شرایط سخت بدست می‌آورد، انجام می‌داد.

طراحی عملیات فتح المبین، عملیات طریق القدس و عملیات بیت المقدس و دستیابی به اهداف و پیروزی‌هایی که رزمندگان بدست آوردند و نقش کلیدی که در آزادسازی خرمشهر داشت، نشان می‌دهد، دانش و هنر در کنار هم، چگونه توانست پیروزی‌های پی در پی به همراه داشته باشد. هنر شهید حسن باقری که از عشق و علاقه ایشان به نظام و میهن نشأت می‌گرفت، نشان می‌دهد که تفاوت‌هایی در پیروزی رزمندگان در عملیات‌هایی که شهید حسن باقری حضور داشت و آن‌ها را طراحی کرد و عملیات‌هایی بعد از ایشان وجود دارد که قطعاً توسط دانش پژوهان جنگ مورد بررسی قرار گرفته و به دلیل گستردگی کار نیاز است همچنان مورد پژوهش قرار گیرد.

یکی از تفاوت‌های اصلی در نحوه کار شهید حسن باقری دقت در جمع‌آوری اطلاعات و استفاده هوشمندانه از اطلاعاتی که ممکن است در نگاه دیگران کم ارزش باشد، است که برای آگاهی از توانمندی و امکانات طرفین جنگ لازم بود و تصمیم گیرها بر مبنای این اطلاعات شکل می‌گیرد.



جوان
با استعداد
وشجاع

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

شهید حسن باقری اطلاعات مورد نیاز را با اطمینان کامل بدست می‌آورد و تمرکز بر جمع‌آوری و تفسیر دقیق اطلاعات در راستای اهداف مورد نظر، امتیاز ویژه ایشان بود. پیروزی‌های غرورآفرین رزمندگان در طول سال‌های اول جنگ و در عملیات‌هایی که طراحی آن با شهید حسن باقری بود نشان می‌دهد که ایشان سبک خاصی در مدیریت، طراحی و عملیات داشته است و این سبک سرشار از خردمندی، دوراندیشی، عشق و علاقه بوده است.

در زمانی که جنگ بر مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سایه می‌افکند پیروزی مقتدرانه در جبهه نظامی کار را برای دیپلمات‌ها در جبهه سیاسی و برای اقتصاد دانان در فضای کسب و کار و برای عالمان فرهنگی در غنای فرهنگی و تمدنی بسیار آسان می‌کند. آنچه دانشمندان هسته‌ای و دانشمندان کشورمان در سایر رشته‌ها انجام می‌دهند قدرت کشور را در همه زمینه‌ها افزایش می‌دهد و گامی در افزایش اقتدار کشور است.

خشت اول در طراحی هر پروژه‌ای اطلاعات آن پروژه است. اگر اطلاعات به درستی و با اطمینان جمع‌آوری نشود، هر طرحی که بر مبنای اطلاعات ناقص و غلط صورت

گیرد، آن معماری را تا ثریا کج خواهد برد. شاید درسی که نیاز امروز جامعه ماست و باید از شهید حسن باقری آموخت این است که طرح‌های خود را بر اطلاعات دقیقی که از صحت اطلاعات آن اطمینان داریم، بنا کنیم. اطلاعات صحیح برای تصمیم‌گیری در مدیریت، برای شهید حسن باقری آنقدر با اهمیت بود که شهادت ایشان نیز در سنگر دیدبانی برای بدست آوردن اطلاعات از رفتار دشمن برای طراحی عملیات والفجر مقدماتی شکل گرفت.

شهید حسن باقری ستاره‌ای درخشان در آسمان خردورزی و مجاهدت و چشمه جوشانی از عشق و علاقه به کشور است و بر دانش پژوهان است که با کارهای تحقیقاتی به سبک ایشان، افق‌های روشنی را فراروی کشور قرار دهند و وظیفه هنرمندان است که قهرمانان واقعی کشور را با هنرمندی و ظرافت خاص خود برای همه انسان‌های آزاده به تصویر بکشند.

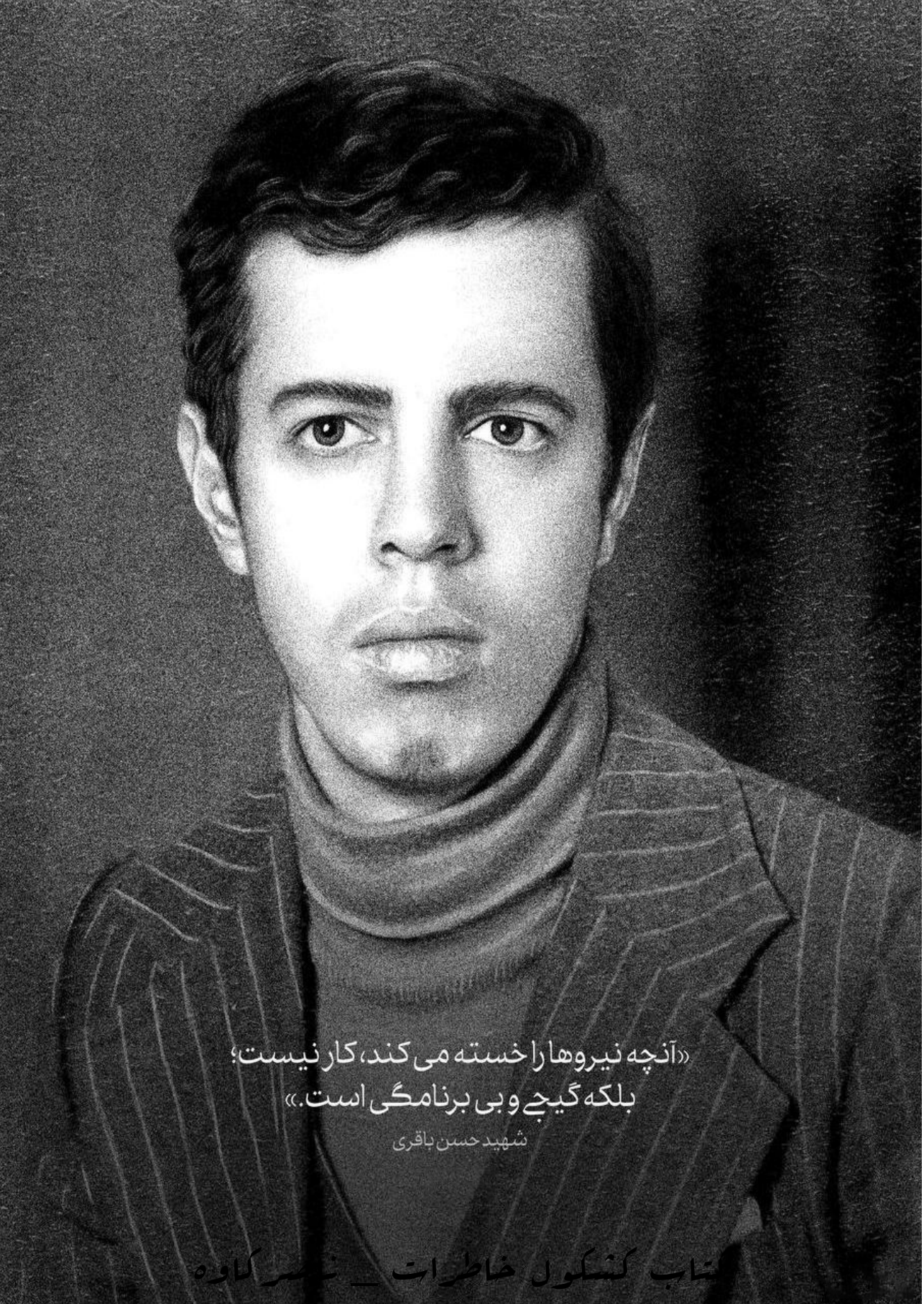
هنگامی که به تاریخ پرافتخار و مملو از عبرت دوران دفاع مقدس با همه اتفاقات و رویدادهای تلخ و شیرینش نگاه می‌کنیم می‌توانیم متوجه نقاطی شویم که تغییر و تحول در اداره جنگ کاملاً محسوس و عینی به نظر می‌رسد و این تحولات اساسی آنجایی بیشتر متبلور می‌شود که اداره جنگ به بن بست رسیده و نیاز برای ارائه یک فضای جدید و متعالی کاملاً احساس می‌شود.

اگر این نقاط تحولی در دوران دفاع مقدس را همانند «گرانیگاه» هایی بدانیم که در صورت عدم موفقیت در آن ها، شاکله یک اجتماع و جریان دچار بهم ریختگی و حتی فروپاشی می شود، یکی از این نقاط را می توان برهه ای از تاریخ دفاع مقدس بیان نمود که به واسطه ناکارآمدی جریان توسعه گرا و لیبرال اداره جنگ به بن بست رسیده است و پس از چند ماه از آغاز جنگ نه تنها فتوحات جدی اتفاق نیفتاده است بلکه سقوط خرمشهر، تصرف مناطق مختلفی از جنوب غربی تا شمال غربی خوزستان توسط رژیم بعث عراق با حمایت های ایادی کفر و سردمداران استکبار و صهیونیست رقم خورده است.

در این برهه زمانی که ناکارآمدی افرادی چون «ابوالحسن بنی صدر» و الگوهای مدیریتی شان مشخص شده است و برای ادامه جنگ پیشنهاد مذاکره با دشمن را ارائه می دهند، امام خمینی عظیم الشان (ره) با بیان این موضوع که ما جنگ را تا پایان ادامه خواهیم داد، پس از خلع بنی صدر، مسئولیت اداره جنگ را بر عهده جوانان مومن انقلابی می گذارد و این جوانان که یکی از نقش آفرینان اصلی آن ها شهید «حسن باقری» است، راهی جز تحول در اداره جنگ نداشته و به عبارتی دیگر «محکوم به تحول و موفقیت» هستند.

کتاب پیش رو به دنبال تبیین «نحوه تحول در اداره جنگ» توسط شهید «حسن باقری» است، چرا که او را می توان جز اولین تشخیص دهندگان بن بست در اداره جنگ و مدعیان حقیقی تحول در نظر گرفت همانجا که در جلسه واحد عملیات در پادگان گلف می گوید: «این ها (نداشتن مهمات و نیرو) مسئله اصلی جنگ نیست، مسئله ما استراتژی جنگ است. تغییر در روش جنگ است.» این شهید بزرگوار نه تنها یک فرمانده بلکه باید یکی از استراتژیست های ۸ سال دفاع مقدس دانست که در تدوین جنگ انقلابی و استراتژی آن در مقابله با دشمن بعثی عراق از نبوغ در طرح ریزی های عملیاتی، راه اندازی واحدهای اطلاعاتی، سازماندهی یگان های رزم و آموزش نیروهای مردمی برخوردار بود.

آری دوران دفاع مقدس مردان و قهرمانان بزرگ اما جوانی را بر خود دید که به خاطر اعتماد و اطمینایی که حضرت امام (ره) به آنان در دوره های انقلاب و ۸ سال جنگ تحمیلی داشت، خوش درخشیدند تا ابد بر تارک این سرزمین کهن همواره جاودان خواهد ماند. در این روزها که اقتدار کشور به ایثار و فرهنگ ایثارگری و رفتار انقلابی توأم با خردورزی نیاز دارد، یاد و خاطره همه شهیدان و ایثارگری رزمندگان هشت سال دفاع مقدس را که با خردورزی، برگی زرینی از تاریخ ایران عزیز را رقم زدند را گرامی می داریم.



«آنچه نیروها را خسته می کند، کار نیست؛
بلکه گیجی و بی برنامه گی است.»

شهید حسن باقری

کتاب کنسول خاطرات — نشر کاوه



خلیان شہید محمد حاجی
کسان کسان حاضر آت - صاحب کلاو

سرلشکر خلبان شهید محمد حاجی از خلبانان شجاع نیروی هوایی

چهاردهم تیر ۱۳۲۵، در تهران چشم به جهان گشود. پدرش شعبانعلی و مادرش، فاطمه نام داشت. تا پایان دوره کارشناسی در رشته علوم و فنون نظامی درس خواند. سرگرد ارتش بود. سال ۱۳۵۱ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. به عنوان نیروی هوایی ارتش در جبهه حضور یافت. هجدهم مهر ۱۳۵۹، با سمت خلبان در شرق بصره عراق شهید شد. پیکرش مدتها در منطقه برجای ماند و پس از تفحص و تشییع به خاک سپرده شد. مزار او در بهشت زهراي تهران واقع است.

نام پدر: شعبان علی

تاریخ تولد: 1325/04/14

محل تولد: تهران

سن: 34 سال

مذهب: اسلام، شیعه

تاریخ شهادت: 1359/07/18

محل شهادت: شرق بصره عراق

شغل: خلبان نیروی هوایی

تاریخ شهادت : ۱۸/۰۷/۱۳۵۹

محل شهادت : شرق بصره عراق

نحوه شهادت : درگیری هوایی

مزار شهید: بهشت زهراي تهران - قطعه ۵۰ - ردیف ۱۴ - شماره ۱۵



زندگینامه:

امیر سرلشکر خلبان شهید محمد حاجی یکی از خلبانان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران است که ۱۴ تیرماه سال ۱۳۲۵ در شهرستان ساوجبلاغ واقع

در استان البرز دیده به جهان گشود. محمد در سال ۱۳۴۶ به استخدام نیروی هوایی درآمد و برای طی دوره‌های مقدماتی پرواز وارد دانشکده خلبانی شد. دوره مقدماتی پرواز با هواپیماهای «پایپر» و «اف - ۳۳» را در ایران گذراند و جهت تکمیل تحصیلات عالی پروازی به آمریکا رفت. دوره‌های تکمیلی پرواز را با هواپیماهای آموزشی تی-۴۱، تی - ۳۷ و جت مافوق صوت تی-۳۸ با موفقیت به پایان رساند و نشان خلبانی را دریافت کرد.

بهمن ماه ۱۳۴۸ بود که به ایران بازگشت و پس از طی یک دوره کوتاه زمینی و پروازی مربوط به جنگنده فانتوم اف ۴ به جمع خلبانان گردان شکاری پیوست. دوستانش می‌گویند که محمد انسانی مهربان، بی‌ریا و دلی به وسعت آسمان داشت. فردی مذهبی، پای بند به اعتقادات دینی، اهل نماز، روزه و زکات بود و دستگیری از محرومین و بی‌بضاعت‌های مستمند را وظیفه خود می‌دانست. در اکثر تظاهراتها و راهپیمایی قبل و بعد از انقلاب شرکت داشت و همگام با سایر نیروهای مردمی در حفظ نظام جمهوری اسلامی و نیروهای انقلابی ارتش فعالیت می‌کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی او نیز همچون سایر همزمانانش لباس رزم را بر تن کرد و آماده نبرد با دژخیمان بعثی شد. در زمان حمله بعثی‌ها به ایران اسلامی در منزل مادرش در کرج حضور داشت و به اتفاق خانواده برای گردش به جاده چالوس رفته بود که جریان حمله هوایی را از رادیو شنیده و سریعاً به کرج بلازگشت و با شتاب برای دفاع از خاک وطن و نوامیس هموطنانش به پایگاه شکاری بوشهر که در آنجا مستقر بود، رفت. به گفته همزمانانش او از زمانی که قدم به پایگاه گذاشت انجام مأموریت‌های جنگی را به عهده گرفت.

روز هجدهم مهرماه سال ۱۳۵۹ بود که خلبان محمد مأموریت پیدا کرد تا در یک عملیات برون مرزی تاسیسات دشمن بعثی را منهدم کند، خلبان محمد پس از انجام مأموریت برون مرزی و هنگام بازگشت به ایران در آسمان عراق متوجه یک هواپیمای میگ بعثی شد که به تعقیب آن پرداخت و به سه فروند هواپیمای دیگر دستور داد تا به راهشان به طرف ایران ادامه دهند تا او هواپیمای دشمن را مشغول کند. این آخرین پیام رادیویی او بود و دیگر هیچ!؟

اما جنگنده‌اش در این مأموریت مورد اصابت موشک ضد هوایی دشمن قرار گرفت و پس از سقوط مفقودالاثر شد. محمد که از آن روز هیچ اطلاعی از وی در دسترس نبود بالاخره پس از ۳۲ سال در سوم آبان ماه سال ۱۳۹۱ از مرز شلمچه به خانه‌اش بازگشت و پس از تشریفات به مشهد مقدس جهت طواف حرم امام رضا (علیه السلام) اعزام و در ششم بهمن ماه ۹۱ در قطعه ۵۰ شهدای نیروی هوایی ارتش بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد. پیکر پاک خلبان شهید «محمد حاجی» روز سوم آبان‌ماه جاری به همراه پیکرهای پاک ۱۷ شهید دوران دفاع مقدس از مرز شلمچه به آغوش میهن اسلامی بازگشت.

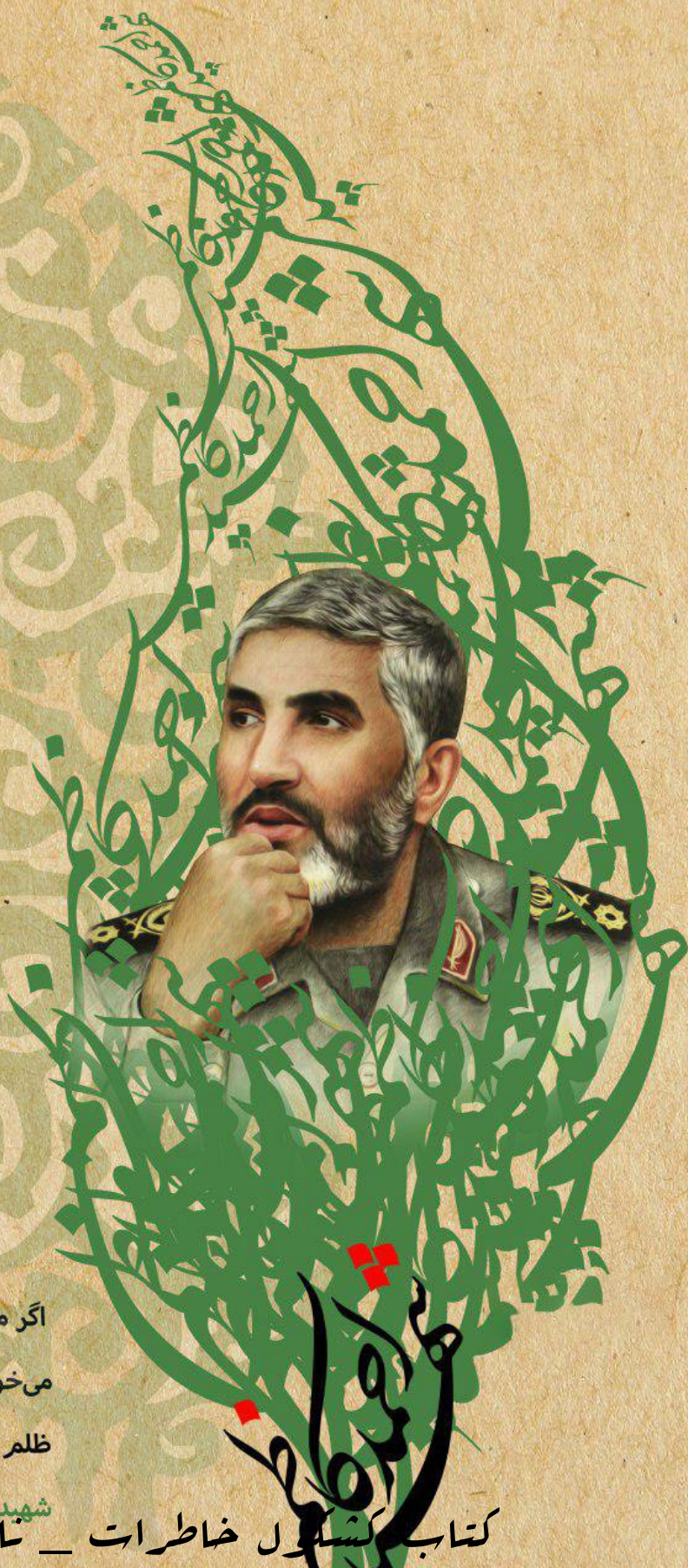
نوشته فرزند سرلشگر خلبان شهید «محمد حاجی» بر روی تابوت پدر

فرزند سرلشگر خلبان شهید «محمد حاجی» گفت:

من عاشق پدرم هستم و راهش را ادامه خواهم داد.

علی حاجی در گفت‌وگو با خبرنگار ایسنا

منبع: باشگاه خبرنگاران جوان



شهید حاج احمد کاظمی

اگر می خواهید تاثیرگذار باشید، اگر

می خواهید به عمر و خدمت و جایگاهتان

ظلم نکرده باشید، راهی جز این که یک

شهید زنده در این عصر باشیم، نداریم

کتاب کشور خاطرات _ ناصر کاوه

خاطراتی از شهید حاج احمد کاظمی

شهید طهرانی مقدم درباره اش می‌گوید: شهید احمد هم استراتژیکی بود هم تاکتیکی، امکان ندارد شما کسی را پیدا کنید تا جامع هر دو باشد، هم تئوریسین بود و نظریه پرداز و هم کاربردی چیزی که در مدیران سراغ نداریم.

سردار شکارچی سخنگوی ارشد نیروهای مسلح می‌گوید: شهید کاظمی فردی شاخص و مؤثر در دروان دفاع مقدس بود. فتح خرمشهر با صدای گرم او از بیسیم‌ها شنیده شد. زمانی که فرماندهان ارشد بعث عراق صدای او را می‌شنیدند، از مقابله با رزمنده‌ها ناامید می‌شدند و وحشت تمام وجود آن‌ها را فرامی‌گرفت. احمد کاظمی فتح‌آفرین و فجرآفرین بود. او دوران مبارزات خود را پیش از انقلاب آغاز کرده بود...

چند بار ساواک دستگیرش کرد. یک بار، بد جوری شکنجه اش داده بودند. روزی که آزادش کردند، وقتی می‌خواست برود حمام، دیدم زیر پیراهنش پر از لکه های خشک شده ی خون است، اثر تازیانه ها. بعدا فهمیدم بینی اش را هم شکسته اند.

خودش یک کلام راجع به بلاهایی که سرش در آورده بودند چیزی نگفت. هروقت مادر میگفت این از خدا بی خبرها چی به روزت آوردن؟ میگفت هیچی مادر.

بینی اش را هم از خونهای لخته شده ای که هر روز صبح روی بالشش میدیدیم فهمیدیم شکسته. خودش میگفت: این خونا مال اینه که توی زندان سرما خوردم. اثرات آن شکستگی بینی، تا آخر عمر همراهش بود. مثل اینکه یک بار عملش کردند، ولی باز هم از تبعاتی مثل تنگی نفس رنج میبرد

در حادثه بم بیش از ۲۰۰ فروند هواپیما و هلیکوپتر و انواع موشک های برد بلند را سامان داد، در ساعتهای اول، شهید کاظمی به عنوان فرمانده نیروی هوایی تمام ناوگان خودش را برای نجات مردم بم بسیج کرد

خودش هم فرودگاه بم را آماده کرد، هر ۱۳ دقیقه یک هواپیما و یک هلیکوپتر، چه در شب و چه در روز پرواز می کرد و ۳۰ هزار مجروح را با هواپیما و هلیکوپتر تخلیه کرد، ۱۰ شبانه روز نخواست بخوابد. به نقل از سردار رحیم صفوی

در یکی از عملیات ها که بر علیه منافقین بود قرار شد منطقه ای را با موشک هدف قرار بدهیم. می گفت، من موشک ها را آماده کرده بودم، سوخت زده با سیستم برنامه ریزی شده ؛ موشک ها هم از آن موشک های مدرن نقطه زنی بود. ایشان از عمق عراق تماس گرفت که مقدم آماده ای؟ گفتم: بله. گفت: موشک ها چقدر می ارزند؟ گفتم مگر می خواهی بخری؟! گفت بگو چقدر می ارزند. گفتم مثلاً شش هزار دلار. گفت: “مقدم نزن این ها اینقدر نمی ارزند.”

خیلی بعید است شما فرمانده ای وسط عملیات گیر بیاوری که اینقدر با حساب و مدبرانه عمل کند. هرکسی دوست دارد اگر کارش تمام است تیر خلاص را بزند و بیاید با این موفقیت عکس بگیرد، ولی سردار کاظمی در کوران عملیات بیت المال و رضای خدا را در نظر داشت. می دانید چرا؟ چون مولایش امیر المومنین (ع) بود که وقتی می خواست کار دشمن را تمام کند، کمی صبر کرد نکند هوای نفس، حتی کمی غالب باشد و بعد برای رضای خدا قربتاً الی الله دشمن را نابود کرد. به نقل از شهید سردار تهرانی مقدم (که در انفجار مهمات سپاه در سال ۱۳۹۰ به شهادت رسید)

سرمای شدیدی خورده بود. احساس می‌کردم به زور روی پاهایش ایستاده است. من مسئول تدارکات لشکر بودم. با خودم گفتم: خوبه یک سوپ برای حاجی درست کنم تا بخوره حالش بهتر بشه. همین کار را هم کردم. با چیزهایی که توی آشپزخانه داشتیم، یک سوپ ساده و مختصر درست کردم. از حالت نگاهش معلوم بود خیلی ناراحت شده است. گفت: چرا برای من سوپ درست کردی؟

گفتم: حاجی آخه شما مریضی، ناسلامتی فرماندهی لشکر هستی؛ شما که سرحال باشی، یعنی لشکر سرحاله! گفت: این حرفا چیه می‌زنی فاضل؟ من سؤال اینه که چرا بین من و بقیه‌ی نیروهام فرق گذاشتی؟ توی این لشکر، هر کسی که مریض بشه، تو براش سوپ درست می‌کنی؟ گفتم: خوب نه حاجی! گفت: پس این سوپ رو بردار ببر؛ من همون غذایی رو می‌خورم که بقیه‌ی نیروها خوردن.

از صحبتش فهمیدم راننده‌ی تانکر نفتکش است. داشت برای صاحب مغازه درد دل می‌کرد. گفت: اگر این احمد کاظمی رو پیدا کنم، می‌رم بهش التماس می‌کنم که یه مدتی هم بیاد طرف زابل و زاهدان! بی‌اختیار برگشتم به صورت طرف دقیق شدم. من یکی از نیروهای تحت امر سردار کاظمی بودم. گفتم: شما حاج احمد رو می‌شناسی؟ گفت: از نزدیک که نه، ولی می‌دونم آدم خیلی با حالیه! پرسیدم: چطور؟

گفت: من به مدت کارم توی کردستان بود، با این که هیچ وقت شب‌ها توی کردستان رانندگی نمی‌کردم، ولی نشده بود که هر چند وقت یکبار گرفتار گروهک‌های ضد انقلاب نشم؛ ماشینم رو می‌بردن توی بیراهه‌ها، سوختش رو خالی می‌کردن و بعد هم ولم می‌کردن. مکث کرد. ادامه داد: ولی این احمد کاظمی که اومد اون‌جا، خدا خیرش بده، طوری امنیت به وجود آورد که دیگه نصب شب‌ها هم توی جاده‌ها رانندگی نمی‌کردم و هیچ اتفاقی برام نمی‌افتاد. آخر صحبتش گفت: حالا کارم افتاده سیستان و بلوچستان. همون بدبختی‌ها رو از دست اشرار اون‌جا هم داریم می‌کشیم و هیچ‌کی هم نیست که جلوی اون نامردا قد علم کنه.

هوایمایی سوخو را حاج احمد وارد نیروی هوایی سپاه کرد. مراسم افتتاحیه‌اش را همه انتظار داشتیم در تهران باشد، سردار ولی گفت: می‌خوام مراسم افتتاحیه توی مشهد باشه. پایگاه هوایی مشهد کوچک بود. کفاف چنین برنامه‌ای را نمی‌داد. بعضی‌ها همین را به سردار گفتند. سردار ولی اصرار داشت مراسم توی مشهد باشد. با برج مراقبت هماهنگی‌های لازم شده بود. خلبان، بر فراز آسمان، هوایمان را چند دور، دور حرم حضرت علی بن موسی الرضا (سلام الله علیه) طواف داد. این را سردار ازش خواسته بود. خیلی‌ها تازه دلیل اصرار سردار را فهمیده بودند. خدا

رحمتش کند؛ همیشه می‌گفت: ما هیچ وقت از لطف و عنایت اهل بیت، خصوصاً آقا امام رضا (علیه السلام) بی‌نیاز نیستیم.

سال‌های هفتاد و هشت، هفتاد و نه، منافقین هر چند وقت يك بار، شیطنتهای تازه‌ای توی ایران می‌کردند. گاهی وسط پایتخت را با خمپاره می‌زدند، گاهی افراد را ترور می‌کردند، گاهی هم توی مرزها مشکل‌ساز می‌شدند. در واقع داشتند جمهوری اسلامی را تست می‌کردند! بدشان نمی‌آمد که بتوانند اوضاع و احوال ایران را برگردانند به اوضاع و احوال سال‌های شصت، شصت و یک!

حاج احمد تازه فرماندهی نیروی هوایی سپاه شده بود. يك کار دقیق اطلاعاتی روی مقر منافق‌ها، توی خاک عراق کرد. طولی نکشید که هفتاد موشک نیروی هوایی سپاه، میهمان مقر آنها شد! کلی تلفات جانی و مالی دادند. دیگر هوس شیطنتهای توی خاک ایران از سرشان پرید!

گفت: آقای امینی جایگاه من توی سپاه چیه؟ سؤال عجیب و غریبی بود! ولی می‌دانستم بدون حکمت نیست. گفتم: شما فرماندهی نیروی هوایی سپاه هستید سردار. به صندلی‌اش اشاره کرد. گفت: آقای امینی، شما ممکنه هیچ وقت به این موقعیتی که من الان دارم، نرسی؛ ولی من که رسیدم، به شما می‌گم که این جا

خبري نيست! آن وقت ها محل خدمت من، لشکر هشت نجف اشرف بود. با نيروهاي سرباز زياد سرو کار داشتم. سردار گفت: اگر توي پادگان، دو تا سرباز رو نماز خون و قرآن خون کردي، اين برات مي مونه؛ از اين پست ها و درجه ها چيزي در نمي آد!

نام احمد کاظمي، براي خيلي از فرماندهان نيروي زميني، نام آشنائي بود؛ به روحيات و به رويکردهاي او هم آشنائي داشتند. همين که زمزمه ي حضورش در نيروي زميني شروع شد، فلش کارها و برنامه ريزي هاي فرماندهان، به سمت ارتقا توان رزم کشيده شد. نهايي که توي امور نظامي، به اصطلاح اهل خبره هستند، هنوز هم با قاطعيت مي گويند: فقط اسم احمد کاظمي، سي درصد توازن رزم نيروي زميني را برد بالا! خودش هم که وارد نيروي زميني شد، اين توان را هشتاد تا نود درصد بالا برد و ظرف مدت کوتاهي، بساط کارمندي را جمع کرد. حاج احمد مي گفت: ما نيروي زميني هستيم، سازمان ما، سازمان رزمه؛ توي سازمان رزم، جايگاه کارمندي اصلاً معنا نداره! کارمندها را مخير کرد که؛ يا از نيروي زميني بايد برويد، يا اين که رسته ي نظامي بگيريد. خدا رحمتش کند؛ تمام اين کارها، از تفکر دفاعي اش نشأت مي گرفت، از اين که بيدار بود؛ مي گفت: با اين دشمنان قسم خورده اي که ما داريم و يك لحظه از فکر براندازي ما بيرون نمي آن؛ ما بايد هر روز بُنيه ي دفاعي خودمون رو بيشتراز روز قبل

بکنيم. نيروي هوايي سپاه را هم با همين تفکر متحول کرده بود

به خاطر شرایط جنگ، اطراف اهواز پادگان‌های زیادی ساخته شده بود. در سال‌های بعد از جنگ، نیاز چندانی به این پادگان‌ها نبود، اما همچنان دست سپاه ماند. دو، سه سال پیش، فرماندهی کل قوا فرموده بودند: پادگان‌هایی را که نیاز ندارید، بدهید دولت تا به نفع مردم از آنها استفاده کنند. حاج احمد که فرماندهی نیروی زمینی شد، گفت: این دستور آقا معطل مونده! در بازدیدي که از یگان‌های خوزستان داشت، يك صبح تا شب تمام پادگان‌ها را رفت. روز بعد با استاندار خوزستان جلسه گذاشت. چند تا پادگان را که متراژ وسیعی هم داشت، از قبل لیست کرده بود. اسم آنها را خواند و به استاندار گفت: این پادگان‌ها آماده‌ی تحویل دادن به دولت، و به مردم.

همراه سردار رفته بودیم اصفهان، مأموریت. موقع برگشتن، بردمان تخت فولاد. به گلزار شهدا که رسیدیم، گفت: بچه‌ها، دوست دارین، دري از درهای بهشت رو به شما نشون بدم. گفتیم: چي از این بهتر، سردار! کفش‌هایش را درآورد، وارد گلزار شد. يك راست بردمان سر مزار شهید حسین خرازی. با یقین گفت: از این قبر مطهر، دري به بهشت باز می‌شه. نشستیم. موقع فاتحه خواندن، حال و هوای سردار تماشایی بود. توي آن لحظه‌ها، هیچ کدام از ما نمی‌دانستیم که این حال و هوا، حال و هوای

پرواز است؛ به ده روز نکشید که خبر آسمانی شدن خودش را هم شنیدیم. وصیت کرده بود که حتماً کنار شهید خرازی دفنش کنند. دفنش هم کردند. تازه آن روز فهمیدیم که بنا بوده از این جا، در دیگری هم به بهشت باز بشود!

آخرین جلسه‌ای که سردار گذاشت، جلسه‌ی فرهنگی بود؛ یک روز قبل از شهادتش. جلسه از ظهر شروع شد. من کنار سردار نشسته بودم. موضوع جلسه، نحوه‌ی پشتیبانی کاروان‌های راهیان نور بود. قبل از این که جلسه شروع بشود، یک کلیپ چند دقیقه‌ای از شهید خرازی گذاشتم. سردار، همین که چشمش به چهره‌ی نورانی و زیبای شهید خرازی افتاد، آهی از ته دل کشید. توی آن جلسه، سردار طرح‌هایی می‌داد و حرف‌هایی می‌زد که تا آن موقع برای حمایت از کاروان‌های راهیان نور، سابقه نداشت. همین نشان می‌داد که چه دیدگاه بالایی نسبت به کارهای فرهنگی دارد. جلسه تا غروب طول کشید. غروب سردار آستین‌هایش را زد بالا که برود وضو بگیرد. یادم افتاد فیلمی از اوایل جنگ برای او آورده‌ام. فیلم مربوط می‌شد به جبهه‌ی فیاضیه که حاج احمد به همراه چند نفر دیگر در آن بودند. بیشترشان شهید شده بودند. سردار وقتی موضوع را فهمید، مشتاق شد فیلم را ببیند. دید هم. باز وقتی چشمش به چهره‌ی شهدا افتاد، از ته دل آه کشید. فردا وقتی خبر شهادت سردار را شنیدم، تازه فهمیدم آن آه، آه تمنا بوده است؛ تمنای شهادت!

دقیق یادم نیست چند روز از شروع عملیات بیت المقدس گذشته بود، ولی خاطر من هست خبر شهادتش به نجف آباد رسید. چند ساعت بعد، فهمیدم شهید نشده، شدید مجروح شده بود. حاجی را بی‌هوش و خونین رسانده بودند بیمارستان. آنهایی که همراهش بودند، دیده بودند که او را با سرپانسمان شده، از اتاق عمل آوردنش بیرون. می‌گفتند: خیلی نگذشته بود که دیدیم حاجی به هوش اومد! مات و مبهوت شدیم. همین که روی تخت نشست، سرنگ سرم رو از دستش درآورد. با اصرار و با امضای خودش، سر حال و سرزنده از بیمارستان مرخص شد. نیروها را جمع کرده بود. به‌شان گفته بود:

من تا حالا شکي نداشتم که توي اين جنگ، ما بر حق هستيم، ولي امروز روي تخت بیمارستان، اين موضوع رو با تمام وجودم درك کردم. همیشه دوست داشتم بدانم آن روز، روی تخت بیمارستان چه دیده است. با این که برادر بزرگ‌ترش بودم، ولی هیچ وقت چیزی به‌ام نگفت. بعد از شهادتش، از بعضی از دوستان دوران جنگ شنیدم که: احمد آن روز، در عالم مکاشفه مشرف شده بود محضر حضرت صدیقه (سلام ... علیها). در واقع حضرت بودند که او را شفا داده بودند، بعد هم به‌اش فرموده بودند: برگرد جبهه و کارت را ادامه بده.

از همان روز که ما عهد رفاقت بستیم
قسمت این بود رفاقت، به شهادت برسد

۱۹ دی سالروز شهادت سردار شهید حاج احمد کاظمی

کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه

ارادت خاصی به حضرت صدیقه طاهره (سلام... علیها) داشت. به نام حضرت، مجلس روضه زیاد می‌گرفت. چند تا مسجد و فاطمیه هم به نام و یاد بی‌بی ساخت. توی مجالس روضه، هر بار که ذکری از مصیبت‌های حضرت می‌شد، قطرات اشک پهنای صورتش را می‌گرفت و بر زمین می‌ریخت. خدا رحمت کند شهید محسن اسدی را، افسر همراه حاجی بود. برای ضبط صحبت‌های سردار، همیشه یک واکمن همراه خودش داشت. چند لحظه قبل از سقوط هواپیما، همان واکمن را روشن کرده بود و چند جمله راجع به اوضاع و احوال خودش گفته بود. درست در لحظه‌های سقوط، صدای خونسرد و رسای حاجی بلند می‌شود که می‌گوید: صلوات بفرست. همه صلوات می‌فرستند. در آن نوار، آخرین ذکری که از حاجی و دیگران در لحظه‌ی سقوط هواپیما شنیده می‌شود، ذکر مقدس «یا فاطمه زهرا» است.

از شب قبل مدام نگران بودم. پرسیدم: «هوا ی ارومیه خرابه، چه جوری می‌خواهید بروید. احتمالاً پرواز انجام نمی‌شه». گفت: «هر چی خدا بخواهد». از او خواستم شماره تلفنی به من بدهد تا از حالش باخبر شوم. صبح دلشوره‌ام بیشتر شد. رفتم چند اسکناس برداشتم و دور عکس احمد چرخاندم و در صندوق صدقات انداختم و ولی آرام نشدم. دلم طاقت نمی‌آورد. به خاطر همین سکه‌ای را که روز نیمه شعبان به عنوان فرماندهی نمونه به او هدیه داده بودند، را نذر کردم تا روز عید غدیر برایش

گوسفند بخریم و قربانی کنیم. پیش از این نیز یک بار النگوهایم را نذر مسجد لرزاده کردم و او به سلامت به خانه بازگشت. با خودم فکر کردم ان شاء الله اگر هم قرار باشد اتفاقی بیافتد، این نذر جلوی آن را می‌گیرد. ساعت ۱۱ بود که چند تن از دوستانم به دیدنم آمدند. حزن و اندوه در چهره‌هایشان نمایان بود.

رفتم داخل آشپزخانه که وسایل پذیرایی را بیاورم که یکی از دوستانم به فریده [دخترم] گفت: «تلویزیون را خاموش کن». دستانم لرزید با ناراحتی پرسیدم: «برایم خبر آوردی؟» دخترانم شروع به جیغ زدن کردن و من مات و مبهوت فقط نگاه می‌کردم. همسر برادرم نیز دقایقی بعد آمد. مدام می‌گفت: «گریه کن» گفتم: گریه‌ام نمی‌آید. با رفتن احمد کوهی از غم و غصه بر شانه‌ام نشست.

منبع: ویژه نامه پرواز عرفه - راوی: همسر شهید

عاطفه و مهربانی

یکی از کسانی که مدتی در دفترایشان مشغول به کار بوده است در مورد شخصیت و زندگی شهید کاظمی می‌گوید: حاج احمد با وجود اقتدار و صلابتی که داشت بسیار عاطفی و سرشار از احساس و عاطفه بود.

اگر کسی از مردم، سربازان و یا حتی پاسداران مشکلی داشتند در نهایت عاطفه و محبت برخورد می‌کرد. این عاطفه و محبت به‌ویژه در مورد خانواده شهدا بسیار مشهود بود. وی در برخورد با خانواده شهدا، جانبازان و ایثارگران بسیار با احساس و احترام برخورد می‌کرد... ایشان وقتی متوجه می‌شد که پاسدار یا سربازی مشکلی دارد فقط از بعد نظامی و سیستمی به آن نگاه نمی‌کرد، اول پدانه و به‌عنوان یک بزرگتر به موضوع نگاه می‌کرد بعد مشکل را برطرف می‌کرد... چرا شهید کاظمی ماندگار شد؟، تارنمای اختصاصی شهید کاظمی، بازیابی: ۱۶ دی ۱۳۹۸

ویژگی‌های مدیریتی

به دنبال تحول بودن، تقسیم کارها از کل به جزء، تخصصی فکر کردن، قرار گرفتن در متن ماجرا و وسط معرکه، استفاده از توانمندی همه، میدان دادن به مدیران جوان برای به جایگذاری سیستم کارآمد، کار کردن برای رضای خدا و توجه به اینکه رضای خدا در چیست، از ویژگی‌های مدیریتی شهید احمد کاظمی است که سردار شهید حسن تهرانی مقدم جانشین حاج احمد در نیروی هوایی به عنوان ویژگی‌های مدیریتی او نام می‌برد... هشت نکته مدیریتی حاج احمد به روایت شهید تهرانی مقدم، تارنمای اختصاصی شهید کاظمی، بازیابی: ۱۷ دی ۱۳۹۸

محدود دانستن فرصتها.

شهید سردار قاسم سلیمانی در مورد شهید احمد کاظمی می گوید: «در نیروی زمینی در همان مقطع می دوید مثل کسی که فرصت ندارد و باید آن را به یک نقطه برساند و نتیجه استراتژیک بگیرد. احمد در این موارد واقعا منحصر به فرد بود. این نکته را هم بگویم که احمد فرصت ها را محدود می دانست از نظر زمانی، چه در تاکتیک و چه در استراتژی، همیشه محدود می دانست، مثل کسی که وقت ندارد، این طور به موضوع نگاه می کرد...زندگی نامه حاج احمد کاظمی، سایت ایران دفاع،

بازیابی: ۱۶ دی ۱۳۹۸

...اصفهان، شهر شهیدان بزرگ و نام آور؛ شهیدی مثل آیت الله بهشتی در یک سمت، و [در سمت دیگر] شهدایی مثل شهید خرازی و شهید همت و شهید کاظمی و شهید ردّانی پور و بزرگان و نام آورانی که هر کدام از اینها می توانند مشعلی باشند و راه یک ملت را روشن کنند و باز کنند. امام خامنه ای - بیانات در دیدار مردم اصفهان،

۲۶/۰۸/۱۳۹۵

شهید احمد کاظمی عاشق شہادت

اینها خوب عاشق شہادت بودند و پا بر زمین می‌کوبیدند. همین شهید عزیزمان، احمد کاظمی را من در جبهه دیده بودم؛ آن‌چنان اقتداری داشت که اشاره می‌کرد، بسیجی‌ها حرفش را گوش می‌کردند. این‌طور نیست که بسیجی که عاشق است، مجاز باشد برخلاف امر فرمانده و برخلاف انضباط سازمانی و انضباط عملی در محیط زندگی، یک حرکت بی‌انضباطی انجام بدهد. بیانات در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، ۲۹/۱۰/۱۳۸۴

زنگ زدم به سردار باقرزاده گفتم احمد الان خورد هواپیمایش زمین شهید شد. هنوز تلویزیون اعلام نکرده بود. ظهر شد و آقای باقرزاده گفت: بعد ناهار خوابیدم. احمد رو دیدم. گفتم احمد چه خبر؟ گفت اینجا اول یک تشنه بزرگ برای امام حسین از ما گریه گرفتن. بعد ما رو بردن بالا جواب این خون‌ها رو سید شهدا میدهد. آقای اکرمی می‌گفت که چه خبر؟! گفت این بالا به ساعتی از شب‌های جمعه مخصوص دیدار ماشهدا با سید الشهداء است... گفتم بهش تو این دیدار چی می‌گذره... گفت اول اقا سید روح‌الله (خمینی) صحبت میکنه... بعد آقا اباعبدالله رو میکنه به بچه‌ها می‌گه... میشه خاطره رزم تون رو برای من بگید... این خاطره گویایی‌ها از بالا کارش گرفته... کار پایین نیست آقا...

بعد بچه ها رو می کنند به آقا عبدالله میگویند آقا میشه خاطره روز عاشورا برای ما بگوید... بعد آقا یک شب پرده رو میزنه کنار... بچه ها شهادت حضرت علی اکبر میبینن... یک شب شهادت حضرت علی اصغر میبینن... بساط شهدا بساط امام حسینیه اون بالا بساط این پایین هم ، بساط امام حسینیه... راوی: حاج حسین یکتا

بسیجی بی‌ترمز

شنیده‌اید در جنگ می‌گفتند بسیجی بی‌ترمز است، این يك معنا و حرف دیگری داشت؛ اینها خوب عاشق شهادت بودند و پا بر زمین می‌کوبیدند. همین شهید عزیزمان، احمد کاظمی را من در جبهه دیده بودم؛ آن چنان اقتداری داشت که اشاره می‌کرد، بسیجی‌ها حرفش را گوش می‌کردند. این طور نیست که بسیجی که عاشق است، مجاز باشد برخلاف امر فرمانده و برخلاف انضباط سازمانی و انضباط عملی در محیط زندگی، يك حرکت بی‌انضباطی انجام بدهد؛ به خصوص که دانشجو و شما دانشجوها. ما برای شماها خیلی قیمت قائلیم. مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

سفارش

بابا همیشه به ما می‌گفت: «صبح‌ها بعد از خواب و شب‌ها قبل از خواب حتماً یک صفحه قرآن بخوانید، اگر وقت ندارید حتماً یکی دو آیه را بخوانید» روی خواندن

زیارت عاشورا هم خیلی تأکید داشت. بعد از نماز صبح من کمتر می‌دیدم که بابا بخوابد. همیشه برای نماز و قرآن خواندن و همچنین بعضی اوقات رسیدگی به نامه‌ها می‌رفت. در اتاق پذیرایی و در را می‌بست و ما فقط می‌دیدیم که چراغ روشن است..

پدر خیلی در پوشش و ظاهرش ساده بود

همیشه دوست داشت ساده ترین لباس را بپوشد. به سر و وضع خانواده خیلی اهمیت می‌داد که حتما لباسمان نو، تمیز و شیک باشند، اما تنها چیزی که برای خودش مهم بود، تمیزی لباس بود. یک بار بمناسبت روز پدر برایش یک دست‌کت و شلوار خریدیم. فقط یکبار جهت تشکر از ما پوشید و دیگر ندیدیم که بپوشد. بعضی وقت‌ها که می‌خواست بیرون برود و نمی‌خواست لباس نظامی بپوشد، به من می‌گفت: "محمد یک کاپشن به من بده بپوشم". یک لباس را آن قدر می‌پوشید که می‌انداختیم دور! وقتی داشتیم وسایل شخصی اش را جمع می‌کردیم، دیدیم چقدر لباس نو داشته و استفاده نکرده است.



مُشتاق آسمان

آن روزی که خبر شهادت صیاد را به من دادند، من گفتم صیاد شایسته شهادت بود؛ حیف بود بمیرد. وقتی این جمله را گفتم، چشم‌های شهید کاظمی پُر اشک شد، گفت: این شاء الله خبر من را هم بهتان بدهند!

۱۳۸۲/۱۰/۲۱
رهبر انقلاب

کتاب کسکول خاطرات _ ناصر کاوه

یک کیلو موز معادل یک موز

به ندرت پیش می آمد که بچه هایش را همراه خود به لشکر بیاورد آن روز ظاهراً همسر حاجی جایی رفته بود و حاجی مجبور شده بود، محمد مهدی را همراه خود بیاورد از صبح که آمد رفت جلسه و محمد مهدی را پیش ما گذاشت. جلسه که تمام شد مقداری موز اضافه آمده بود یکی را به محمد مهدی دادم تا از او نیز پذیرایی کرده باشم نمی دانم چه کاری داشت که مرا احضار کرد. محمد مهدی هم پشت سر من وارد دفتر او شد. وقتی بچه را دید چهره اش برافروخته شد، سپس گفت: چه کسی به به او موز داده ، گفتم: حاجی این بچه صبح تا حالا هیچ چیزی نخورده یک موز که بیشتر به او نداده ایم تازه از سهم خودم بود . نگذاشت صحبت تمام شود دست در جیبش کرد و هزار تومان به من داد و گفت: همین الان می روی و جای آن موز یک کیلو موز می خرید و جایگزین می کنی!؟

بابا همیشه یک دفترچه همراه داشت نکاتی که به ذهنش می رسید، می نوشت، حتی اگر پای تلویزیون نشسته بود و نکته مهمی را می شنید که ما فکر می کردیم به سپاه ربطی ندارد با دقت تمام گوش می کرد و با جزئیاتش می نوشت! وقتی سؤال می کردیم این موضوع چه ربطی به سپاه دارد

می‌گفت: «این یک طرحی است که اگر ما در سپاه روی آن کار کنیم، خوب است» نوشته‌ها معمولاً دو الی سه سطر بود خوبی دفترچه این بود که اگر ابهامی در مسئله‌ای داشت یا نکته‌ای به ذهنش نمی‌رسید، سراغ دفترچه می‌رفت و آن را پیدا می‌کرد. حتی اگر در حین صحبت‌های فردی مطلبی توجه‌اش را جلب می‌کرد، وقتی آن فرد می‌رفت سریع مطلب را یادداشت می‌کرد.

دانشگاه من نزدیک محل کار بابا بود

و بیشتر شب‌ها با او بر می‌گشتم خانه. خب باید صبر می‌کردم تا کارهایش تمام شود. بعضی وقت‌ها به ساعت ۱۱ یا حتی دیرتر هم می‌کشید. به غیر از ماه رمضان به یاد نمی‌آورم بابا زودتر از ۸ شب آمده باشد خانه. من می‌رفتم در یک اتاقی و مشغول به درس خواندن می‌شدم. بعضی وقت‌ها هم دراز می‌کشیدم و چرتی می‌زدم. وقتی با بابا بر می‌گشتیم خانه، برای من دیگر جانی باقی نمانده بود. اما بابا که قطعاً خیلی بیشتر از من دودیده بود و خسته شده بود، در خانه را که باز می‌کرد چنان سلام گرمی می‌کرد که انگار تازه اول صبح است و بیدار شده است. می‌گفت: «خیلی مخلصیم»، «خیلی چاکریم»! همیشه در تعجب بودم که بابا چه حالی دارد با این همه کار و خستگی این قدر شارژ و سرحال است.

انسان ساز بود!؟

شهید کاظمی با اسرای جنگی با رأفت اسلامی برخورد می کردند و اگر توانمندی خاصی در اسیری می دیدند به او بها می دادند. در لشکر حدود چهل ، پنجاه تا نیروی متخصص عراقی فعالیت می کردند ، بعنوان مثال یک متخصص تانک اسیر شد . وقتی عطوفت و مهربانی حاجی را دید درخواست کرد در لشکر بماند و حاجی او را نگه داشت ، از تخصصش استفاده می شد تا اینکه شهید شد. اسیر دیگری هم بود به نام عبدالله که یک انقلابی عراقی شد. مدتی هم محافظ آیت الله حکیم بود. حتی با بعضی ها درگیر شد. حاجی به همه به چشم انسان نگاه می کرد و درون آدمها را می دید نه ظاهر آنها را . این نحوه برخورد و استفاده از توان آنها توسط سردار کاظمی انسان را به یاد اسرای جنگی در زمان پیامبر می انداخت .

شب شهادت

شب شهادتش نشسته بودیم دور هم و حرف می زدیم. حالا که فکر می کنم، می بینم چه لحظات شیرینی بود. وقتی رسید خانه، یک سی دی با خودش آورده بود. گفت محمد، این سی دی را بگذار ببینیم چیست ! به قول خودش ” مشق ” هایش را هم پهن کرده بود روی زمین . سی دی یک گزارش ویدیویی بود از عملیات ثامن الائمه . بابا می گفت من خودم تا حالا این فیلم را ندیده ام . هر کس را که در فیلم

نشان می داد، می گفت خصوصیاتش این بوده و چه طوری شهید شده است . بیشترشان شهید شده بودند. در فیلم نشان می داد که بابا داشت نیروهایش را توجیه عملیاتی می کرد و فقط یک زیر پیراهنی تنش بود. ریش هایش هم خیلی بلند و به هم ریخته شده بود. حتماً وقت نکرده بود به خودش برسد. اما آن ها که می گفت شهید شده اند، اغلب خیلی تمیز و مرتب و شیک بودند . سعید به شوخی به بابا گفت:

« ببین، این جور آدم ها شهید می شوند! تو می خواهی با این قیافه به هم ریخته و نامرتب ات شهید هم بشوی؟! ». بابا به این حرف سعید خیلی خندید . البته احساس کردم یاد شهادت هم کرده و دلش گرفته و می خواهد با خندیدن هایش ما متوجه نشویم. فیلم که تمام شد، بابا گفت ۲۵ سال از وقتی که این فیلم را گرفته اند می گذرد. ما برای چه مانده ایم و ... یک خرده از این چیزها گفت. شب هم سعید را برد پیش خودش خواباند. صبح که می خواست برود، من دیگر ندیدمش. اما سعید که صبح زود بیدار شده بود که برود امتحان بدهد، بابا را دیده بود و به او گفته بود: «مواظب خودت باش!» پیش نیامده بود سعید چنین حرفی به بابا بزند. همیشه وقتی چیزی به بابا می گفتیم، به همان شکل نظامی جواب می داد: «چشم قربان!». آن روز صبح هم به سعید یک « چشم قربان» محکم گفته بود و رفته بود...

اگر پیام شهدا را درست بشنویم
گرایش به شرق و غرب از بین ما می رود...



ما گوشمان سنگین است، این پیامها را درست نمی‌شنویم؛
اگر به ما بشنوانند این پیامها را، دیگر این گرایش به شرق و
به غرب و به دشمن و به کفر و الحاد و مانند اینها، از بین ما
رخت بر خواهد بست. این ضعفهایی که شما مشاهده
میکنید در ما، به خاطر این است که این پیام را نمی‌شنویم. ۱۳۹۷/۰۸/۱۴



کتاب کشکول خاطرات _ ناصر کاوه